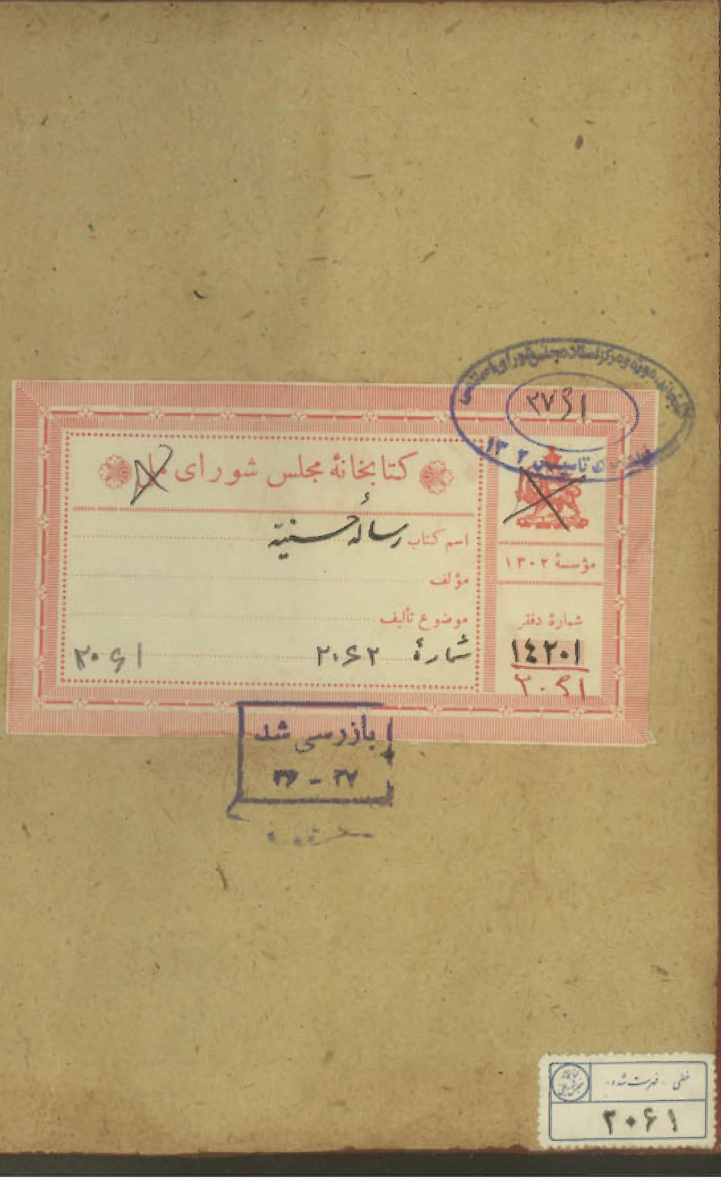
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب رسالهٔ حسنیه
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ ۲۰۶۲ ۲۰۶۱
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۲۰۱ / ۲۰۶۱
۲۷۶۱
بازدید شد ۳۷ - ۳۷
فهرست شده ۲۰۶۱

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب رسالهٔ حسنیه
مؤلف
موضوع تألیف
شمارهٔ ۲۰۶۲ ۲۰۶۱
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر ۱۴۲۰۱
۲۰۶۱

بازرسی شد
۳۷ - ۳۶

خطی - فهرست شده
۲۰۶۱

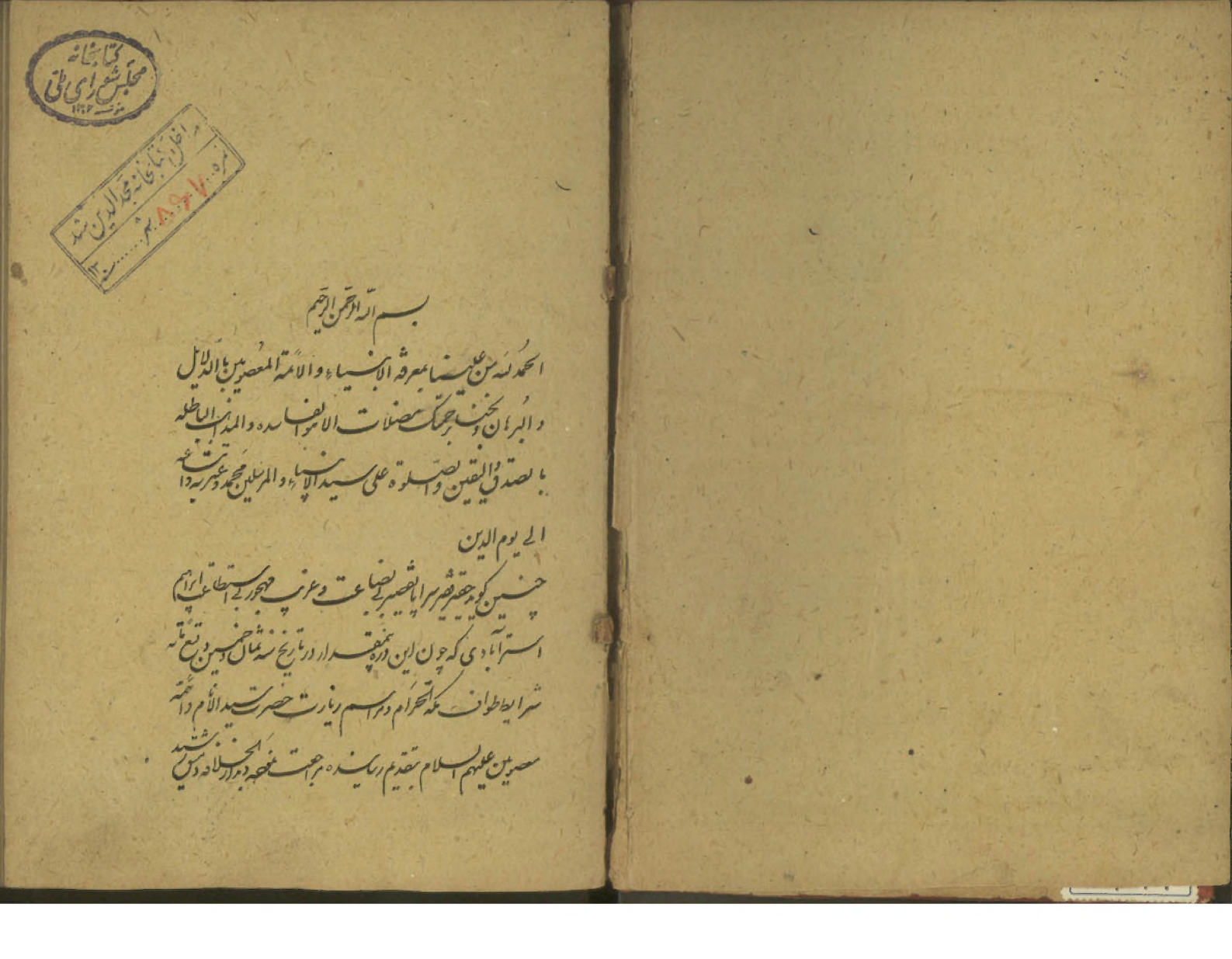

کتابخانه مجلس شورای ملی
مؤسسه ۱۳۰۲
مداخل کتابخانه مجدالدین شد
نمره ۸۹۷ شهر ... سنه ۱۳۰۲

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله من علینا بمعرفة الانبیاء والائمة المعصومین بالدلایل
والبرهان ونجنا برحمتک مضلات الاهواء الفاسده والمذاهب الباطله
بالصدق والیقین والصلوة علی سید الانبیاء والمرسلین محمد وعترته واتباعه
الی یوم الدین

چنین گوید حقیر فقیر سراپا تقصیر بی بضاعت و غریب مهجور بی استطاعت ابراهیم
استرآبادی که چون این ذره بی مقدار در تاریخ سنه ثمان وخمسین وتسع مائه
شرایط طواف مکه الحرام و مراسم زیارت حضرت سید الانام و ائمه
معصومین علیهم السلام بتقدیم رسانیده مراجعت نموده بدار الخلافه دمشق رسید

و با بعضی از مؤمنان با خود و شیعیان معتمدان دیار مخالطت و مصاحبت نمود
رساله حسینیه که در زمان هرون الرشید با علمای مخالفین و فقهای ایشان
بحث کرده بود و اثبات حقیقت مذهب و دلایل و براهین نمود و سیدی
بتشیع و تورع مشهور بود یافته بود من اوله الی آخره مطالعه نموده و بالتماس تمام
این رساله را گرفت و در قید کتابت در آورده چون متوجه بلاد عجم شد
آن رساله را نسخه کرده برسم تحفه بجهت شیعیان و محبان فرستاد و مباحثه حسینیه را
با علمای اهل سنت و جماعت بمسامع ارباب هوش و مودت رسانید
و چون رساله مذکوره بعربی بود و اکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنابر التماس
عزیزی از دوستان رساله را بفارسی ترجمه نمود و در عبارت طریق تکلیف را
مرعی داشته تا همه کس از خواص و عوام از خواندن و نوشتن و شنیدن آن
محفوظ باشند و ببرکت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علیه السلام

رساله مذکوره را در اندک زمانی اشتهار تمام یافته مقبول و مطبوع موافق
و مخالف گردید

روایت است از پیشوای جهان و علامه دوران جامع معانی معلم ثانی العارف
بالله و العالم بالله شیخ ابو الفتوح رازی مکی روایت که در زمان خلافت هرون
الرشید مردی بود بازرگان با نعمت فراوان از مشاهیر بغداد و شهرت تمام
بخاندان طیبین طاهرین داشت پیوسته در ملازمت امام جعفر بن محمد بودی و شرایط بندگی
و خدمتگذاری بجای آوردی بعد از شهادت آنحضرت بواسطه علم اعدای دین
اموال و اسباب تمام از دست وی بیرون رفت درویشی و فاقه روی بوی نهاد
او را هیچ چیز نماند الا کنیزی که در پنجسالگی وی را خریده بود و بکتب داده بود و مدت ده سال
در حرم محترم امام جعفر صادق تردد مینمود و قریب بیست سال بمطالعه علوم دینیه و
معارف یقینیه مشغول بودی و در حسن و ملاحت نیز نظیر نداشت و نام وی

حسینه بجوچون شنفت شهر بر خواجه استیلا داشت لیوقت رودرسی بکسر خود اظهار
شکایت زورکار پرورت کرد و گفت ای حسینه تو را بمنزله فرزندی دراعتبار تو
کس دگریست دل ازبرای تو درحبست پسار کشیده ام تا تورا باین مرتبه رسانیده ام
دامروز تا بانواع فضایل وکمالات اراسته باید که ازرد مرادات چاره نکنی
و کار من ازدست رفته دارم بجوم شهر بر سرای کشیده است حسینه گفت ای خواجه
صلاح دران است که مرا پیش هردن الرشید بریده و غرض خود را اظهار کنی
بعد ازان می اگر از بهاء پرسد بوسه هزار دینار خلعه اگر پرسد که دی چه دارد
و باین بهانه بگو که تمام علم طالع خود را نوشته و از علوم دینیه و دنیوی بحث نموده
برهمه فایق و استوار آمده مغرب و نرم گفتن خواجه چون این سخن بشنید
گفت حاشا که این کار کنم مبادا این ظالم بعد از آنکه این کیفیت و فضیلت و حسن و
تو آگاه شود بهر تقریبی شد تورا ازمن بگیرد من ازمفارقت تو صبر نوانم کرد

را خورسندی نیست پس حسینه گفت ای خواجه ترس برکت است
رسول را حیات و نقرس است کسی از تو مراجعت نکرد و گفت بر خیز و دل بر خدا کن
و آنچه خیر است چنان خواهد خود ران باب مبالغه تمام نخواهد نمود مبالغه از حد
و بخدمت یحیی برمکی و وزیر هردن بجوشت و گفت خود را غرض گفت
یحیی گفت برادر کشیر را بیاور خواجه بیچاره دران باب خائف و پریشان حسینه را
برداشته متوجه خانه یحیی شد چون یحیی صورت و سیرت و بلاغت حسینه را
مشاهده نمود متحیر شد و در ساعت رقعه بحسینه را بعرض رسانید هردن
گفت تا حسینه را حاضر کنند چون حسینه بمجلس هردن درآمد بر سم عربی شیوه دعای
هردن بجای آورده شعری چند در مدح او خوانده چنان که هردن را خوش آمده
بفرمود تا رقعه بروی کشیده از روی حسینه برداشتند هردن چون صورت بدید
برخاست و گفت تا خواجه و برادر بکشند هردن گفت بهای این گنیز چند است

و نام او چیست خواجه نام دیرا گفت بصد هزار دینار خنثی نیست گفت هرون
برخاست و گفت بچه واسطه دیرا چنین بها نیست فرمود گفت ازان جهت که
اگر تمام علمای زمان جمع شوند جمیع علوم دینیه و مسائل شرعیه او را منقطع سوال شوند گفت
هرون گفت چنانچه اگر مشغل دغدغه بفرمایم تا کردن ترا بزنند دیگر را بفرمایند
خواجه گفت اگر در اعزام نکنند چه گفت بفرمایم تا صد هزار دینار ترا جریمه کنند
دیگر را باشد خواجه گفت مرا مهلت ده تا بیاورم گفت بتو سه روز مهلت دادم خواجه برخاست و گفت اول چنین است گفت از جواب
اگر خواجه از مده عاجز آید حضرت رسول صلوات الله علیه و آله شرم خواهد کرد
خواجه برگشت و هرون شرط گفت اگر خنثی را حاضر کنی سر ترا بدهم
بجای آورد هرون گفت ای خنثی چه مذهب داری در کدام دین گفت بر طریق دین
حضرت رسول صلعم فرمود تا علمای حاضر سازند تا با آن چه مذهب شنیده ایم اگر دین

و مذهب من سخنی داشته باشد جواب ایشان بگویم هرون گفت بر طریق
اهلبیت است وزیر خود را طلبید و گفت این خنثی بر طریق مذهب ما است
بفرما تا در بگشایند وزیر گفت که در بزرگ خانه است چنانچه علما در آیند
گشاده و مذهب خود را بحقیقت ثابت شود فرمود تا در بزرگ را بگشایند
باتفاق وجوه و اکابر چنانچه علما اندر بگشاده شود در بحضرت عزت او
خلیفه لازم کرده و چرا انگیزه بر جمیع علما و فضلا باقی آید گشتن او لاجرم باشد
هرون را بسیار خوش آمد فرمود تا علمای بغداد را حاضر کنند رئیس ایشان و مفتی
آن ایام ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری بود ابو یوسف قاضی شافعی پسر
عداوت بود جمله را حاضر کردند خنثی بر قفا برو کشیده بود بر ایشان
از مذهب او سؤال کنند خنثی اظهار مطلب و محبت اهلبیت نمود صلوات الله علیهم
با ایشان مباحثه و مجادلت کرد چنانکه ام را جواب دیار الحق جواب نمود

پس بتفسیرات و آیات قرآن و قرائت و فرقانی احادیث صحیح عربی
میکرد که هرون متحیر شد بفرمود تا شخصی از اعراب حاضر کنند فرمانی نوشته شد
در ساعت ببصره فرستاد و مضمون را در دارالاماره بصره حاضر خواستند ابراهیم بن خالد
عونی که اعلم علماء بصره بود و چهار صد عالم را در دارالاماره بصره درس میگفت
فرمان بوالی رسید در خضوع مطیع گردید در ساعت ابراهیم بن خالد را با مراقبه
دشت پیمای دار کنجور دباستصحاب رئیسکه آمده بود بدارالخلافه فرستاد
چون ابراهیم ببغداد رسید بهرون الرشید عرض کنجور بفرمود مجلسی بیاراستند
و جمیع علماء بغداد و اعاظم کنجور در ایوان عظیم دیوان مملکت سلطانی گرد
از اطراف عالم در بغداد حاضر شدند در دارالخلافه حاضر کنند هرون بفرمود تا ابراهیم
ابراهیم بن خالد کرسی زرین نهادند تا برانجا نشست بعد ازان هرون بابراهیم
شرایط پرسش را بجای آورد بعد ازان بفرمود تا خنیه را حاضر کنند بجای بندگان

و حیران بدشت خنیه حضرت طلیده پیش آمد عطای هرون بجای آورد
و چون بمجلس داخل شد بی آنکه جایی برای نشستن پیش رفته هرون بابراهیم
خالد عونی نشست و ابراهیم از روی تکبر برکرسی نشسته بود هرون بجای خنیه نظر کرد
و بگوشه چشم اشارت نمود خنیه را از جای صدارت طلبید و فرمود
دریافت در ساعت متوجه شد و گفت ابراهیم بن خالد تو در صد جلد کتاب از
تو در میان علما مشهور و معروف است و شعار میکنی بعد از ان عن ابن ابطال
ابراهیم برآشفت و گفت باین سخریه میکنی در روی بجانب اهل مجلس کرد و گفت مرا
با کنیزی معارضه کردن چه صورت دارد این بر جمیع اصحاب علم
اما بعمل میشود یحیی برمکی که وزیر هرون الرشید بود برادری داشت بخنیه
و گفت ایخداوند کلام اگر بدین است انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال
یعنی سخن را نظر کنید و در گذارنده سخن منگرید ای ابراهیم سخن از افضل بعید نیست

حنیفه گفت ای ابراهیم همین ساعت بترس خدای تبارک و تعالی را از آنکه
رزین بزیر خواهم آورد و شروع در جواب شبهه نمرود ابراهیم گفت تقدم در کلام
مراست که از راه در آمده ام سؤال من خواهم کرد ابراهیم دانسته بود
در حنیفه نخواهد رسید حقیقت مزیت اهلبیت و حقیت آن بر سران طرق
حنیفه گفت سبقت ترا باشد از هر چه خواهی سؤال کن ابراهیم سؤال میکرد
و حنیفه جوابهای نصیحانه میگفت تا آنکه نهتاد مسئله ابراهیم را جواب داد
و اگر تفصیل آن در اینجا می آوردیم بطول می انجامید قاری مستمع را
از خواندن و شنیدن ملالت پدید میشد حنیفه در هر مسئله از آن مراد جواب
بر وجه معقول گفته و اعتراضات دیرا دفع کرده و الزام داده چنانکه هر دو
با ارکان دولت و علماء و فضلا از مراتق مخالف بر تقریر نکرده حنیفه حیران ماند بعضی
و محبت او در دلها متمکن شده بود آنگاه حنیفه گفت ای ابراهیم مناظره را کشید

میترسم که سبب ملالت حنیفه شود اگر رخصت باشد من نیز سؤال کنم گفت
ای حنیفه سه مسئله دیگر میپرسم اگر جواب کردن من منقطع شود حنیفه گفت پرس از
هر چه خواهی ابراهیم از این سخن متغیر شد ابراهیم گفت بعد از رسول خدا صلعم خلیفه
و امام تمام که بود گفت آنکه میان در اسلام بود گفت که بود گفت آنکه داماد
و ابن عم او بود و برادرش بود هر دو از این سخن بسیار متحیر شدند چون ابراهیم
هر دو را متحیر دید دلیر شد و گفت بچه دلیل گفتی علی سابق الاسلام است
من میگویم که ابابکر سابق الاسلام است از برای آنکه چون پیغمبر دعوت نمود
ابابکر چهل ساله بود علی کودک و ایمان و اطاعت کودک کفر و معصیت است
او را اعتباری نیست حنیفه گفت که اگر ایمان و کفر و معصیت او را اعتباری
است و کودک شخص ثواب و عقاب است از روزگار با است و حیات ابیطالب
علی بن ابیطالب علیه السلام ابراهیم گفت بچه دلیل از روزگار گفتی حنیفه گفت

در حق و نص قرآنی که صریح واقع است در حق حضرت خضر و موسی علیه السلام
و آن کودک خضر وی را بکشت و قرآن بدان ناطق است
فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد
جئت شیئا نکرا بعد از آنکه موسی بر وی اعتراض کرد بسبب قتل کودک
حضرت خضر در جواب وی گفت واما الغلام فکان ابواه مؤمنین
فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا مگو که کشتن آن طفل باستحقاق بود یا حضرت
خضر ظالم بود نشاید که حضرت سبحانه و تعالی در مدح ظالم گوید زیرا که مدح خضر در قرآن
مجید فرموده که خضر پیغمبر بزرگست ای ابراهیم چرا سر در پیش افکنده و جواب نمیدهی
و عناد را پیشه کرده ای ابراهیم بخدائی که خالق اشیاست راست مگو این نقل که
من میکنم بنظر رسیده و از اصحاب حدیث شنیده یا نه و از جمیع علما که حاضرند
شهادت می طلبم ابراهیم گفت بلکه روایت کنند ابو مجاهد از ابو عمران و

از ابو سعید

از ابو سعید خدری که گفتند ما حاضر و نشسته بودیم نزد رسول صلوات الله علیه
سلمان فارسی و ابو ذر غفاری و مقداد بن الاسود و عمار بن یاسر و حذیفه یمانی
و اطیشم الیمانی و ابو الفضل و عامر بن واثله جمله همراه وی بودند و در خدمت رسول
در آمدند اثر ملالت از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله بدانکه ما بعضی حکایات
میشنویم از جمیع حاسدان در حق برادر و ابن عم تو که از اندوه نزدیک است
هلاک شویم حضرت رسول فرمود که چه میگویند در حق برادر من علی بن ابیطالب ع
گفتند میگویند چه فضل است صاحب شما علی را بر دیگران بر سبقت
اسلام که وی در آن زمان طفل بود حضرت رسول فرمود که من شما را
بیرون می آورم از این اندوه چنانکه روشن شود دلهای شما و بآن خدائی
که مرا براستی بخلقان فرستاده است که با شما حکایتی کنم که خدا مرا بآن
خبر داده است از آن و شاید که شما در کتابهای پیش خوانده و دیده باشید که

چون ابراهیم از مادر متولد شد او را گریزانید از آن ملک عاصی و طاغی
مادر او را در میان اثلاب بنهاد در کنار جوی آب در وقتیکه آفتاب
فرو میشد چون وی را آنجا بگذاشت ابراهیم برخواست و دست بر روی خود
مالید و کلمه توحید بر زبان جاری ساخت آنگه جامه برگرفت و خویشتن را بدان
پاک و تمیز میکرد چون مادرش آن حال بدید مشاهده کرد بغایت ترسید
چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید میفرماید وکذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین فلما جن علیه اللیل رای
کوکبا قال هذا ربی تا آخر آیه ای یاران من بدانید موسی بن عمران که فرعون
در طلب او بود و شکم زنان باردار را میشکافتند و اطفال را میکشتند تا موسی کشته شود
چون موسی را مادر زائید در ساعت بمادر گفت ای مادر مرا در تابوت نه در آب
انداز مادر ترسید از سخن گفتن او و گفت ای پسر ترسم که در دریا غرق شوی

گفت ای مادر مترس که حق تعالی نگاه دارد و بسلامت بتو رساند مادر وی را در تابوت نهاد
و در آب انداخت آب وی را در کنار انداخت تا آنکه حق تعالی وی را بسلامت بمادرش
رسانید و خدا از حال وی خبر داد ولتصنع علی عینی او تمشی اختک فتقول هل ادلکم
تا آخر آیه دیگر بدانید ای یاران من که خداوند جل و علا در حق حضرت عیسی فرمود نسیا منسیا
یعنی با مادر خویش سخن گفت در آن حال که در زمین آمد و در آن حال که مادرش بدو اشارت کرد
فاشارت علیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیا قال ابی عبد الله اتانی الکتاب
وجعلنی نبیا اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة ما دمت حیا
یعنی سخن گفت در وقت ولادت و خداوند جل و علا وی را در آن حال کتاب و نبوت
ارزانی داشت در آن حال وی را وصیت کرد باقامت صلوة و ادای زکوة و روزی
سه روز بود که سخن گفت شما نیز بدانید که خدای عز و جل بیافرید مرا و علی را
از یک نور و مادر صلب آدم خدا را تسبیح میکردم تا آنکه نقل کرد ما را از اصلاب طاهره

بارحام زانکه چنانکه شیخ را شنیده و شنیده‌ها در عهد عبدالمطلب تا آنکه
بعبدالمطلب رسیدم نور ما در پشت پدران ظاهر بود آنگاه آن نور بعبدالله منتقل شد
بعبدالمطلب منتقل شد و بعبدالله بابوطالب و بعد از من از همه در میان مردان بنی‌هاشم
نور ما بر پیشانی ظاهر بود چون بشکم مادران در آمدیم و در بیشکه بیرون آمدیم جبرئیل
فرود آمد و گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از ما در متولد شد بگو که خدا
خدا را اسلام می‌نماید تهنیت می‌کند تو را بولایت بظهور تو ع بر اصحاب مسیره
اکنون دقت ظاهر شدن بر تست و دشمنان تو کیانند و در ترکه تو را
نوبت کرده بیدم برادر تو و در زاد و بهت ی تو خلیفه تو و دوازده فرزند
و نسل تو بوی ع نامه چون ع متولد شد او را بر سینه در آورد و بر روی
نهاد من دیدم که در دهن خود نهاد و ع گشت راست بر کوش خود نهاد و در ثنای من
اقرار کرد گفت بر تو باد یا رسول الله گفتم کوان بان تو را که جان من در تحت فرمان

ادست که علی ابن ابیطالب اگر دو سه که خدای عزوجل با دم فرستاد بجهت
دشمنان تا قیام مفرده بر خواند زن آن از اول تا آخر چنانچه اگر شیعه خبر
بجوی اقرار کردی که علی از وی چیزی بر تجو از داد آنکه تو رتبه بر سی بر خواند چنان
که اگر بر سی خبر بجوی اقرار کرد که علی از داد چیزی بر ست آنکه را زود بجوا
بر خواند که اگر داد بجوی عیسی خبر بجوی بر ضعاف طاهر در ع حاضر بر ست از داد آنکه
قرآن را که حفظ ابن بر سالة بر خواند بر همچنان حافظ بجو آزاد کنون بن حاتم
آنکه علی بن سخن گفت و من از سخن گفتم بخبر هائیکه اسپها دیدند یاران سخن
گویند با یکدیگر آنکه ع بحالت طفلیت شد و من او را بامادرش ملحق ساخته
دادم ای یاران من شما بسبب گفتن دشمنان چرا امید یکن می‌شوید و اول اهل شکر را
چه عجب می‌کنید بدانید که تم فضل برتن چیز اسپها در علم و دی من حفظ ترین آنام
او صیاست آنکه عمان ش رسی و بایه اصحاب یکبار خوشدل و خندان بر جای

و صلوات بر رسول خدا فرستاده در گذشته که من اصرار ورزم در رسول انه فرخ
نرود انه نباید از گفتار ان بهشت را برای شما آفریده و جز نیز را برای
دشمنان صاحب شما آفریده و این چنین سخن را به جا رسانیده و از این
و اکثر علما بگویند ابراهیم بن خالد قوه نطق نداشت انکه چنین گفت ان علمای
زمان و دانشمندی از اینسان خان بیش خدا که در هیچ گفته نه در راست گویند که
انچه من روات کرده ام صحیح است و بنظر شما رسیده است و داستان کجا شنیده
اکثر علما که چیز بخود گفته اند چنین انچه ثبت از ان قبیل نیست در کجا گفته که
چنین گفت سعرف نشده هیئت بیمزه از سایر جاها گفته نیم چنین گفت از
ابراهیم آیا قایل است باینکه خداوند عالم علی را نفس رسول خوانده در قرآن
چنین است که بفرماید عز و جل انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا انکم
و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین اگر در این جمله تغیر دهی

بگو که در حضور جمع محدثین و مفسرین بر تو ثابت کنم گفت جانا کین کنم
قرآن را چنین گفت ای بر اضاف دشمن دین را بعفا مده خاندان طه و یاسین
بعد از اکه قایل بقرآن جدید شوی و ادعا کنی که علی نفس رسول است بطور حقیقی
در رسول افضل انبیاست پس چرا افضل نیست کسی که او سابق الاسلام است
و مشرف میشوی که او را افضل و حبیب است و چون ابراهیم که جد بزرگوار وی است
عیسی در حالت ولادت تکلم نمود و پیش آورند بحیث تعالی و چنین است جد تعالی
داد بس در حال صغیرت پس چنین نوشت و اگر چنین که طفل بود پس چرا
حضرت علی را در طفولیت بقول مدعی که برادر رسول داد و عیش بود در اسلام
و اسلام بمشیر دی قایم شد و خدا تعالی در انفس رسول خوانده چند ایات قرآنی
در حق وی نازل شده و خدا تعالی در ابراهیم ولی خوانده در رسول کجا نبوت وی را در قرآن
باطاعت جن و انس برابر کرده و افضل صحابه نباشد و در جزئی نیز حدیث دارد

خود بحسب بر کی کرد و گفت شنیده ام در میان علمای بصره او بعضی علماء از اب خیر از شر
سازعت بود از ایشان پرسیدم که چه گویند مردم پرسته در آن شبه متردد بحر
هر چند علماء دیار بصره از سر سایقه از اطمینان حسین شر عرض ایشان آنچه
که چنین حسنه در آن باب جواب چه گویند چون بحسب بار شاره مردم از ایشان
سوال کرد که ما از اسم چه گویند از اب بصره از نفع و ضرر و ده در آن شهر از
از معاصی و ظالم و کفر ایشان را نهاد و ابله تعالی بحسب بعضا و قدر ایشان
و نفی مخالف سید انا چنانچه متقدمین ما تبع از ایشان است که مطیع سخن ایشان
خاص سخن عجاب نه ایرا هم گفت و عجاب از این سبب جان است که
نفع و ضرر خیر و شر بعضا و قدر خداوندی که گیرنده آدم و حوا و گیرنده
آب و خاک و آتش و بهشت و حور و خیرات و ممات و محنت و مرض و دکان
و کفر و طاعت و معصیت و مدح و محبت و عداوت و مرد و زن و دختران و

و مردان و مجرد و آنچنان و کافر و مسلمان بعضا و قدرت حسنه این جهات
بشنیه چطاف کشت گفتای ابراهیم از خدا شرم نداری که این کفر و فقه
بر خود و جمیع مسلمان روا میداری و از برای این چنین جهت و دلیل میخواهی بدانکه
الزام تو دو جهت است یکی آنکه قبل از تو بر این اعتقاد بوده از جهل و بی بصیرت اول
آنکه گفتی شر و عصیان کفر و فسق بعضا و قدر او است جواب ما از جهتی دوم است
بدانکه در یک سخن مجمل لازم آوری از برای آنکه چون کسی حکم کند بر آن
حکم راضی نباشد از بحر و یم نجوید به نهر دریا پس و دانست که بعضا و قدر
صفات سزاوار است بدانکه ای ابراهیم اینهاست که این سخن وضع کرده تو قبل از تو
بر این عجاب بجهت از دشنیه و بی حیات کفر و زندقه از خود وضع نموده اند بدانکه عجاب
نمادان است که شر و عصیان و کفر و فسق جمله بعضا و قدر خداوند است و خود هم
از این سخن شرمنده و آیه ابراهیم گفت این حسنه گر عجاب و کلام الهی مزاری چنین گفته اند

که من آوازم بکلام خدا تعالی دارم و بتفسیر کلام و تحقیقات و بمراد آیات آن را
فراگرفته ام از آنکه آیه قرآن در حق آنچنان نازل شده و بعد از زمان
ابراهیم گفته اینچنین میگوید در قول خدا تعالی که فرموده قل کل من عند
الله حاکی کل و همچنین در این آیه یضل من یشاء و یهدی من یشاء بالاخره
و همچنین در جای دیگر فرموده که و انشقت السماء فتحت و همها معنی آیه اول همه در فرموده
و معنی آیه دویم آنکه خدا میگوداند آنکس را که میخواهد و معنی آیه سیم آنکه اگر خدا
هر نفسی را به اینگونه و همچنین بسیار جای خدا تعالی فرموده و همها معنی آیه اول همه
غشاوة یعنی مهر نهاد خدا تعالی بر دلهای ایشان و بر گوشها و بر چشمهای ایشان و بر
ایمان آورند اینچنین چگونه در جواب این همه آیات قرآنی در عقاید دیگران
احکام قرآنی چنین گفتاری ابراهیم آیه هم الله علی قلوبهم محول است بر چنین
معانی بطن قضای عقل است و با نص نگردد آیات قرآنی و معانی

از انجا که فرمود قل کل من عند الله به آنکه چون بنظر بصیرت در این حکم کنی لازم شود
در جمیع اشیاء و اقتضش خدا باشد این جواب اعیس است بر آنکه در آن
کل یعنی بعضی آمده چنانچه در قصه ابراهیم آمده ثم اجتباه علی کل حبل من حبائل
این بر عدم ثابت است که کره اند و کوه قات انجا نیچه و همچنین در قصه عنکبوت
من کل شیئی و لها عرش عظیم جمیع عقلا دانند که با جمال شنیم در زرد که
انجا نبوده پس کل یعنی آن شد که هر چه بقضان الهی است او نشد از افعال
حسنه چون خلق آسمان و زمین عرش و کرسی لوح و قلم و جن و انس و ملائکه
و اصول و فروع و سایر نعمتهای همه از خالق و رزاق و مرجع آن است تبارک الله احسن
و بر است از خلق و فعل و کمر و فساد و دلالت و اضلال و معاصی و نشان آن
انچه فرمود یضل من یشاء و یهدی من یشاء و بر آنکه هدایت را نسبی بسیار است
و مرجع همه بدو معنی است یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگری بمعنی لطف و این

جمله مکلفات را از ترس و کاهد و بدان ای ابراهیم هر چه خدای تعالی
در حق ایشان کرده است از الطاف و اشارت و از ایصال رسالت و قوت و قدرت
و تمکین و عقل در حق کافران کرده است اگر کرده شد کافران را در حق خدای تعالی
در هر چشم و گوش و نهادی و نا راقوه و قدرت دیدن و شنیدن را در حق ایشان
خدای تعالی از کفار نرم کرد و حقتعالی در قرآن همچه تصریح کرد به سوی فرعون و ایشان و به
حجه بعد از رسل یعنی بدین همه از برای ایشان کردم تا مردمان را با حجت نماند بر خدای
باشد چنانچه فرمود قل فلله الحجة البالغة بدان ای ابراهیم هر جا که دیدی که حقتعالی
مقید نیست که مراد از آن زیادتی الطاف است که به مؤمنان داده است
بگذار و ایشان اطاعت و سعادت در وجود آمد اگر و از بعضی از کفار ایشان
در ایشان نیافرید به ایشان رسانه بدان ای ابراهیم و ضلال را از بعضی از ایشان
کرده است یعنی آن در اوکت کفر و ضلال چون خدای تعالی ایشان را خلق کرده

و عذاب بود یعنی بن یشاء یضل الله الظالمین یعنی عذاب عتاب کند
ظالمان را از نجا و ظالمان گرداند و اگر بعضی گویند بدان ای ابراهیم این بعضی را
که تو با او نسبت میدهی حقتعالی این بعضی را با غیر خود خوار کرده است چنانچه فرمود
و لقد اضل منکم جبلا کثیرا یعنی شیطان گمراه کرده است از شما بسیاری را و قرآن نیز
اسناد کرده که اضل فرعون قومه و ما هدی یعنی گمراه کرد فرعون قوم خود را و راه ایشان
ننمود پس حقتعالی بندگان را گمراه کردی اسناد با غیر کردی این بعضی که تو میگوئی
خدا همه کافران را گمراه کرده فی این کفر محض است حقتعالی از این که تصریر الکذب الزور
لا یزرون پس بدان لازم بجواب دیل نزدن آیاتی که در آنجا اضافت ضلال با خدا است
یضل بن یشاء و یهدی بن یشاء یعنی خذلان کند خدا آنرا که خواهد بجوز
لطف را در وی اثری نباشد و چون حقتعالی بنده را به لطف ضرار کفر را
خذلان کند در ایا خود که از وی چنان که گوئی اضلال کرده است و ضلالت

خود از بنده باشد و مقارن آیه چشم الله علی خرتهم آن است که اضافت
مهر بر دل و گوش و پرش بر چشم خود کرد بر سبیل تمثیل یعنی ایشان مقام کردند
در کفر بمرتبت کسی از نور کرم حق تعالی بایشان این بس کرد تا نشنوند ایمان آورند
و هر نوع نیست از ایمان اگر نوع بودی حق تعالی نفرمودی بل طبع الله علیها
بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلا ای ابراهیم تا بر اعتقاد تو لازم نیاید در دعوت تنها
قبیح بودی در حق تعالی لازم بودی که رسول را اعلام نمودی که فلان و فلان را بدعوت کن
و ایشان ایمان نیاورند آورد از آن سبب که من ایمان از ایشان نمیخواهم و ندانسته
دکه شهای ایشان تمام تا دعوت رسول بشنیده بدان ای ابراهیم آن
و حضرت پروردگار رسولان را کرده کاران نیز هست و قرآن مجید
که انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا یعنی ما هر دو را آزاد نمودیم شاکر و ناشکر
و کفور اکافر نعمت پس چون خدای که حق تعالی هدایت نکرده بروی علیه اللعنة

اگرچه بر طریق تخلف بود در این مسئله اما در اتقین مخلص نشده بود از بهر آن خشنه آورد را
پسار خوش آمد ابراهیم را خاله گفت چگونه در این آیه مرا ابراهیم با شرکان گفت
در قرآن صریح دارد است انتعبدون ما تنحتون والله خلقکم و ما
تعملون یعنی پرستید آنچه را خود میتراشید و حال آنکه حق تعالی شما را آفریده است
شما را بدید چنانچه بخدمت دانه شما را و اعمال شما را بقرآن است زبان تاویل دراز کرد
و معانی خود نگنجید که اکثر از مفسرین برانند که ما مای مصدری است تقدیر کلام
آن است که والله خلقکم و عملکم یعنی خدا خلق کرد شما را چنانچه گفت ای ابراهیم
دلیل بطلان کلام حق تعالی است انتعبدون ما تنحتون بر آنکه مورد این
آیه ملامت است نه تعریف است یعنی میپرستید چیزی را که بدست خود میتراشید
حق تعالی آفریده است شما را و آنچه میتراشید از آنست یعنی چوب و آکر مراد آن بود
و فعل و عمل شما را خدا آفریده این آیه عذر کافران بودی و خدا عذر کافران را

بدان عمل میکرده و مناقضه جهه آنکه اول کلام الله علیه السلام
بودی و آخر کلام عبد ایشان چیع پس لیتین شد فرای این حسابی است
حقتالی فرمود شما را آنچه پرسید از بنان دانستم که خود میرانید حقتالی
آفریده است ما را و ما تعملون میتواند بود که موصوله باشد و میتوان که مصدر
موصوفه باشد و ما تعملون موصوفه باشد یعنی الذی که اگر حمل کنیم آنچه
مراد شماست مناقضه باشد چه حضرت بارتقالی بنسبت باضافه عمل بانسان
کرد که اگر فعل خدا بودی بنسبت باضافه او بنده نکردی در حال فعل بنده را
باشد نه فعل خدا جهه آنکه عقلا و شرعا اضافه فعل بنسبت او باعث کنند ان
ابرایم اعتماد شما مستلزم اشیا شنیعه است چرا که حقتالی را خالق قبیح
کفر و معاصی میدانید و میگویید که بعضا و قدرت او از نخس شما بر میآید
و حقتالی از همه ظالمان ظلم کمتر باشد چرا عقاب کند کافر را جهه کفر که خود

تقدیر کرده است چون حضرتعالی که کفر خلق کرده باشد و قدرت بر ایمان
کرده باشد بعد از ان او را معذب کند از برای کفری که خود خلق کرده باشد
و تقدیر فرموده این ظلم صریح بود چنان باشد که سیاه حبشی را معذب کند
و گوید که چرا رنگ تو سیاه است با بستی بیضه بودی یا شخص نیک قامت را
تعذیب کند و گوید چرا قامت تو بدین راست یا پست کوتاه بودی یا اگر کودک را
دست و پا بیند و هر آب اندازد چون جامه او تر شود او را از آب بران
سیاه دارند و بزنند که چرا جامه ات را تر کردی دانشمندان این ظلم صریح بود و این ظالم
خلق کفر در کافر فرو خلق تو در تو تن و ظلم در ظالم خدا کرده باشد برای آنکه چون بنی
بیک فرگرید که ایمان بیاور بخدائی و مرا فرستاده تو را دعوت کنم بایمان کافر
جواب بنی گوید که باید در من خلق کند ایمان را و بمن عطا فرماید که من بیاورم
اگر نه چون در من کفر خلق کرده است بتکلیف ایمان مکنی چون مرا قدرت

پس نبی منقطع گردد و او را جواب نباشد عاجز نماند ای ابراهیم اگر در کفر
در کار فرجه یا تقیه حق گردد نباید با ایمان تکلیف کند تکلیف ما لا یطاق
باشد و این خود عقلی شنیع و قبیح بود و این بر آن نماند که گوید طیران بی پر ممکن
در میان هوا هر قرآن مجید داعی است بر اینکه لیکلف الله نفسا الا وسعها و نیز فرماید
صفیقا و نیز فرماید لا یکلف الله نفسا الا وسعها و نیز فرماید
و بر اینکه بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و امثال این ای ابراهیم خدا کفر در کار کافر
بهیچ وجه نیاورد و نگوید که کیف تکفرون خود خلق حق و باطل باشد و نگوید
لم تلبسون الحق بالباطل و ایشان را از خود هرگز نکند و نیاورد و نگوید
لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم از حق کفر در کار فرجه تعالی کرده باشد
لازم آید که کافر مطیع الله شد از برای آنکه خدا او را کفر داد حق کرده و نیز آنکه
پس چه مراد الله بود پس مطیع بوده بر این تقدیر او را برای آنکه

لما زن

کافران بایمان آرند و از کفر منع نکنند و از کفر نهی نکنند با آنکه خدا کفر را حق
کرده است نخواهد پس ای ابراهیم شما کافر مطیع بود و نبی عاصی و ای ابراهیم باز قول شما
لازم آید که عدم رضا بقضای و قدر خدا تعالی از برای آنکه با اجماع رضا
بکفر حرام است در رضا و قدر خدا واجب پس اگر کفر بقضای و قدر خدا تعالی
باشد پس واجب باشد در این کفر تا ای ابراهیم از این عاصی و شما لازم آید
بتسلسل حوادث قدیمه و این محال است ای ابراهیم از برای آنکه اگر ربا با اطلاق و مطلق زنی
و شراب بخوردن و خمر و خون و جمیع معصیتها از خدا مطلب بود و خود مطیع و خدا عاصی
که واقع شود باراده خدا و قدر خدا تعالی باشد از آن باز ندارد و امر نباید بآنچه
خدا نخواسته و نخواهد لازم آید خدا تعالی را مرید نقیض شده از برای آنکه معصیت را اراده
و خود تقدیر کرده و از همه دیگر و منع نیز از خاص خود اراده است و اراده امر بضد
و تقدیرات کرده پس لازم آید جمع بین نقیضین ای ابراهیم این شنیع را
نکنند که در دنیا را و در حق عبد الله عباس عاصر فخر و امر کرد بقطع راه کی

از حاضران مجلس گفت بفرمود تا مرا بیرون برند یعنی با پدرم بخدا از خشت
عبدالله بن عباس برآشفت گفت ملقوکت امک عظم نمی گذارد سخن تو
عظیم تر از درستی رأیت و دانشش از نخست بر آن بود تا پدر مرد تو را بدو دهد
هرون این سخن از آن جهت بشنید و بر اطاعت و خویشی عبدالله بن عباس حمد آن
بود و گفت ای ابراهیم اگر خانهٔ کعبه را خدای تعالی با شده باید که فرزندان
نزدیک تر باشند یا آنکس که دور است و نیکوتر نهاد کرده بود و سپاس آنرا بجای آرد
عظیم تر بود کرده باشد اگر یک کس بود و یکتن یا خلق بسیار باشد جائیکه مرجع دوم
از آن بیشتر باشد پس مرجع دوم صفت عظمت بیشتر دارد
بنفس خویش بجای باشد و این تعلق از آن سبب دارد که بیت الله جل جلاله
جهة پدید کرده است ای ابراهیم این مرتبه بیشتر است که گفت
رتب اعوجی یا کنه شاهد از اهل جزیره و شام را برای همین آفات نیکو می کنند
و این بقعه ان بزرگ است و تبع پیشان از فضلا و اصحاب حدیث که نام ایشان

بقعه از پس فرا گرفته و این بنا از خشت و شاهزاد ساخته اند و دیوار می کشند
چون جزیره سخن بر نجار رسید ابراهیم بن خالد و علمای بغداد و تبع ایشان بکل
عزم شدند و نیز با آورندهٔ رای گیرند چون در مذهب اسلام طعن نکنی و
نزدیک بود که قصه جزیره کنند هرون بر خاست گفت ای ابراهیم هم از آن
از خدای بترس بر دلها بر ایشان گمان بد مبر و ایشان را
در برابر خشت ایراد مجو این بنا را خشت نهاده است گفت اگر نظر و بنا خشت
با ترجب حالت خلیفه نشود با کهنه آفات پس با هم هرون گفت ای ابراهیم
اگر بنده خلیفه خدا باشد و لازم آید که خیال خشت را در حساب نیاورد
در اعیاد جز نشستن و خوردن و بخشیدن و دادن دستان هرگز
دست را نه حرکت بنفس بگیرد فرق نباشد ای ابراهیم این حرکات که
فرق است میان حرکت بیکاری و حرکت اضطراری در هر کار خلق حرکت کنند
بر آن که ما قادریم و حرکات بیکاری و ما در بستن بر میان و آستین زدن چنانکه

شیخ جهول یا از حقیقه در سند قضا و قدر بحث کرده و الزام آن بر کفت
بدیهی تر ثابت کم نور خرد از تو بر آب زند قاصر و قاصر است از آنکه بنده را
مسلوب الاختیار گوید از برای آنکه اگر خود را بکب چنین پندارد بر خلاف
حقیقت خود عمل کرده و اگر کسی را جبری گوید و او را قادر نداند بر افعال آن اگر
بکشی او را نکشته و دیس خرقش نکرده بیان آنچه قدرت بر آن دارد و
بیان آنچه قدرت بر آن ندارد و الحقیقه قول کسی که گوید
چیز قادری بر چیز چیز قادر نیست چون حقیقت این سخن بکشف بدون کسی بر کسی
دارد آن دلیل بخندند و ما را هم از حجالت بردن خود راحتی نشود
دیگر بار چنین کفتای ابراهیم اگر بنده فاعل خود نباشد فعل الله تعالی باشد
پس صحیح نباشد که گوید الله تعالی عفو و غفور و رحیم است از برای آنکه عفو و غفران و رحم
گاهی نباشد بنده کناهی کرده کرده نشده و بسبب آن سخن عذاب شده نباشد
او عذاب کند و یا مرزد و عفو کند پس چون کناهی بنده فعل خدا

باشد چکونه صحیح خواهد بود که کوید خدا آمرزنده و عفو کننده و رحیم است
ای ابراهیم حقیقت آن است که مکلف در برای تکلیف بنظر و تأمل حاصل کند
بفضل خویش بتحصیل آن در او مانند مرح و ثواب شود پس اکر خدا خواهد که
چیزی در او آفریند اما خدا خواهد و بنده بکسب خویش و فعل او حاصل شود بر من
و بطبع باشد و ترک کفر و معاصی اکر بنده بتحصیل آلت و قدرت بکند
ایمان خواهد و کفر نکند خدا را ان تعالی باشد ای ابراهیم اکر دلایل عقلی بر این
خوانی چندان بکوم کشنده را حالات شود و دلایل شرعی چندان که
فرقین بشل کفار در طریق شما نیز دراند که عبد الله بن سلام روایت کند از
رسول الله صلی الله علیه و سلم که فرمود ابلیس را سه بار بر صورت خود دیدم و آن
ما تر هذا تصورون علیهم لعنتی ابراهیم خلیل و موسی کلیم علیهم السلام فرمود که
ما الذین یعلون بالعباس ثم یخرجون انهاس الله کتبها علیهم یعنی قدرت
بحوس این امت اکر بسیار شود بر پیش ایشان پرده دار کبر و عناد ایشان

ابراهیم بنداد کنند که امت عظام و اصحاب کرام را از این عثار
برده اند چون جمله سخن با نجا رسید فاضل ابراهیم خلیل الرحمن
جمله تحسین کرد و کفت ابراهیم کفت ایشان ابراهیم و ما هم در آیات
قرآنی و غیر آن چون کفتار ایشان را بر بعضی چنین عثار دانستیم که بنده
مسلوب الاختیار است و بخیر و شر بنده شریک الله تعالی باشد
و این شرک لازم آید چنانکه شرک لازم آید در حال اکراه
الله تعالی قادر است بر قهر او و اعدام او و مثلاً اکر سلطانی را دانی اکراه
شخصی را بر بعضی عباد و آن دانی در آن حال ظلم کند و غارت کند
سلمان را و سلطان تحکم باشد که آنچه او بغرق کرده شده ما ستانند
و او را معتبر ساند چنانکه لازم آید شرک او با سلطان و چون این
کفت که شریک سلطان نیست ای ابراهیم کام الهی و اجاد حضرت
پناهی و چنین دلایل عقلی را مسطور و ضایع میکذاری ما دوره دانشمند

ی انکاری که بعضی از آبین چنین اعثار کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی
در باب عصمت انبیاء و اجبا معصوم کرد. و اثر بی از ابتدای طفولیت
تا انتهای زمان نبوت و ولایت زیرا که ایشان انبیاء بر حضرت
چنکونه جایز بود که در حال تقیا و شیطان که از اول بر وجود
العبد مخلوقات از حضرت کبریائی دور شود پس چکونه شیطان را
نصیبی نباشد در ایشان و اکر از ایشان افعال شیطانی صادر شود باید که کفتی
و امام را باید صفات پاک باشد از زنات و از آلات تنفس انکه دلالت
و حجام و سر کین کش نباشند و باید که بینی پاک باشد و امام متصف باشد
بصفات ذمیمه بخل و حسد و حرص و بعضی از ناقص و مبتلا باشد
بر حرص و جذام و کنف باشد از جمع نقایص مطهر و منزه باشد کاذب عاشق
پیشه باشد ای ابراهیم مراتب و مناصب است امام فاضل و عالم دارد و داد
و تقی و دانشمند و انبیاء و اقدام امت از جمیع خلق مستثنی باشد و امام و منصوص

کنند و طاعات کنند ربشان سلام کنند جمعی از اصحاب پرسیدند
یا رسول الله قدر یه چه طایفه اند و ایشان کیانند حضرت فرمود ایشان
آن کسانند که در معاصی همی کوشند و غم ایشان آن نبود و همی
از ازل نوشته که ایشان معاصی کنند و چندین مقدار فرخه هر زمان همی
گوید اصابک حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک
یعنی آنچه بر سد تو را از نیکی پس از نعمت است و آنرا که بد بود تو کنی
و امثال این در قرآن بسیار است که صاحب این سخن کفر و معاصی بر بندگان
فرخه و شیطان را و هم لاغر نهم چنین اگر فعل چه نسبت و بعضی عدلیه
بر همین کنند و ان علیک الا لقحه الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم بودی
کشتی ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
و اگر موسی بودی کشتی رب ارنی انظر الیک و اگر رئیس بودی کشتی
لا الا الا شیحانک انی کنت من الظالمین ای ابراهیم چندانی

توبه تنزیه و تقدیس الله تعالی کردی از کار عصیان و فاعل فعل را بعون توبه
چرا بایستی کردن ابراهیم همین باشد که گفت بحسبه و تعالی بحث خود
نمودی چرا که عثمان و حسبه اینها سه بنده و چون ایشان جرم و معصیت
واقع نشده چرا توبه و استغفار نموده بحسبه گفتند و گفت ای
ابراهیم بحث اول را اشارت نمودی و ضع دلایل و حجتها
کردی که حالا شروع در عصمت و عدم عصمت انبیا نکنی اگر فضل نخواهد
حسبه گفت ای ابراهیم این بحث تو را شاق ادب نیست و دخل و تصرف
در این مسئله نیز جواب خواهی شنید بعد از اتمام سخن در جواب قدر
بدان ای ابراهیم مشرکان قریش جمله جبری بودند چون اسلام ظاهر شد
طریق جبر برفتند بعد از وفات حضرت رسول صلعم و شهادت امیر المؤمنین
معاویه دیرینه و تابع قریش است لعنت الله علیهم همین جبر را از خود اختیار کرد
در اسلام و پیروان تابعان ایشان و تا نیز متابعت کنند ایشان را ای

علیه السلام عند الرسول تعین شده بدان هر امام که عصمت بودی
و امامت را شاید امام باید منصوب از خدا و رسول بخواهش تکتیه
از متابعت او کرده باشند و باید که امام معصوم باشد چرا که غیر معصوم
میتواند که ظالم بود حضرت پروردگار جل و علا میفرماید که لا ینال
عهدی الظالمین چون جمیع سخن پیغمبران شنیده از زبان عصای پرران آدم
افتاد چرا که دعوی خلافت میکرد بهیچ حق از این صفات در وی
مرجو نبود بحکم بر حاله بر کی دزدیف روی باز پس کرد و گفت ای ابراهیم کجا
حیات از تو مفارقت کرده چرا از آن کرسی بر زمین افتاده و دهنت
جمیعه را اضطرار نکنی چون ابراهیم از طلاف و جواب کی بیشتر
گفت ای جمیعه چگونه در این آیه حرصی است در قرآن در حق آدم امر کرد
آدم و حوا را گفت یا آدم اسکن انت و زوجک بجنة و کلا منها
رغدا حیث شئتما و لا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین بجنبش

ایشان از آن درخت خوردند و از نعمتها ران گشتند جمیعه گفت
ای ابراهیم بدانکه نهی در صیغه آمر نه بحقیقت بلکه بر سبیل مجاز که
نهی تحریمی آن باشد هر بار که عقاب آن مستحق عذاب و عذاب آخرت باشد
و نهی تنزیهی آن باشد که بارتکاب آن فایده و مصلحتی که در آن بود از فوت
فائت گردد باشند اما بر آن مستحق عذاب دنیا و آخرت نباشند پس اگر آدم
ترک اولی کرد نهی زیادتی الطاف و ثواب شد بر جزای کرد مستحق عذاب نشد
ابراهیم گفت اگر چنین بودی روی از ظلمان بجوی حضرت سبحانه و تعالی نمیفرمودی و لا تکونا
من الظالمین جمیعه گفت ای ابراهیم بدانکه وضع ظلم در غیر موضع خود یعنی خلاف چیزی
در جای نا کردن و نا کردن چیزی در جای کردن وضع نشین در غیر محل شد
پس نشیننده و کننده وضع کننده یا وضع نباشد یا مرتکب گردد هر دو از این اجناب
نا کردن اولی است پس ظلم بهر چیزی که در حق پیغمبران و ظلم تعلق گیرد
یعنی از آن نهی حرام و اولی است هیچ کم نگردد پس معنای من الظالمین این باشد

که از آن کسان نباشند و حوالت خود از ثواب کم کرده اند ابراهیم گفت
جمیعه آدم و حوا چرا گفتند و با ظلمان افتادند ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن
من الخاسرین چون بسیار گریه از ایشان ترک سنت پاک کردند و گفتند جمیعه گفت ای
ابراهیم بیان اعتراف آوردند ظلم بر نفس خود بخشش خواستند از آن گریه
طلبیدند از حق تعالی هر دلالت نکند بر آنکه ظلم بعین نقصان است در ذات
صفت که از ایشان شد در حضرت و غفران طلبکردند عبادت است به آن
مستحق ثواب ضد آن کردند این دلیل بود بر آنکه ایشان کناه کردند و از آن
که استغفار نه در کل یوم سبعین مرة یعنی که در روز هفتاد بار بیشتر استغفار کنم
رسول صلی الله علیه و سلم جمیعه گفت هر نوع که طاعت نیاید از ایشان آن طاعت
خود اندک دانند و ترک ادب را عظیم شمرند از کنند و در جمیع بیاده باشد
از برای آن تذلل بسکت خورد آنگاه خواهند پس اعتراف ایشان بظلم و استغفار
ایشان بدین نوع بر کناه ایشان ابراهیم گفت جمیعه چون چنین است آدم را

و عاصی و غاوی نشاید خواند و نه تعالی نمیفرماید که عصی آدم ربه فغوی
جمیعه گفت بدان ای ابراهیم که اگر آیات قرآنی بقول رسول و اهل بیت او
اول است و بظاهر آن حکم توان کرد بدانکه عصیان مخالفت است نه
در واجبات باشد در سنت بات نیز باشد و اما مخالفت سنت بات در آداب
مستحق عقاب نباشد و عنایت در آیه بعنی گراهی است و گمراهی باشد
و بعنی بی بهره ماندن است یعنی مخالفت آن کرد که ما را بر ترک آن نهی کردیم و
از ثواب آنچه بدان وعده دادیم بی بهره ماند از آن ضایع کرد و غایت در آیت
عرب بسیار آرد ابراهیم گفت جمیعه چون آدم و حوا گفتند و کردند بعنی ایشان
برسنه کرده از بهشت پرون کردند بزمین نشاند جمیعه گفت ای ابراهیم آدم را
از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه میفرماید که انی جاعل فی الارض خلیفة
و اگر آدم از آن درخت متاول کردی و بر او از بهشت پرون نکردی و در زمین نهادی
پس پرون کردی وی از بهشت و زمینه کردن عقوبت نکنند بلکه زیرا که عقوبت

ازرق چشم برتوانه کرد الا ان طایفه چه پیرو چه پیشه بدان ابی آریم
که مرا از ان قتل دقیقه شمار باکی نیست از خلاف نیم بحیات برزوده
قیدی ندارم و شیفته طالب رهنمای طلب شهادت از خدا کنم آرزو
صریح تر در روشن تر بیان کنیم و حقیقت را ظاهر کرده بدانکه شما
میگوئید پیش تر از شما نیز گفته اند از جمله ثقات شیعه اگر دقیق
چیز دیگر تقریر داده اند آنچه ما در نبذه را چنین اشاره نیست میخواهد که
صلاح قبیح اصحاب دولت که ظلم بر اهلبیت رسول کرده
چون غصب خلافت و فدک و دیگر اصحاب کبایر در هر دو گان جگر
گوشه رسول ص امام حسن و قتیکه جوانان بهشت حسین بن علی و اولاد
اخیار بخصوصت و بازگشتن حصه جنس از اولاد رسول خدا و همچنین
با این جسم زار و دود صبر رسول خدا و اخلاق ایشان در ایذا و اضعاف این
و نوع صعب دیگر عمار یاسر و چندین از اصحاب با کبار و متحقق بر جنه کعبه

امد آمدن کعبه را خراب کردن قبلهٔ مسلمانان در مدینه رسول صلی الله
کردن و چندین از اصحاب دیگر را بواسطه تعصب اهلبیت و در طهارت
و کاف بقصر رسیدن و چندین هزار نفر و ظلم و بدعت در ایشان واقع
آمده که زبان از بیان ان قاصر است از این جهه اصحاب
کبار و مجتهدان شیعه ان اهلبیت رسول و مخصوصان و بیان حقیقت و بیان
بر صرف بوده ایشان را علامت میکرده و بعضی خبر و حال نوادر ایشان معلوم
در اینحال قسمیکه ایشان طعن دون میتوانند در سر ایشان تمسخر کرده تعجب از خدا
در رسول و عذاب و نکال اخروی بر غصب ایشان علی رغم فلانت از
اصحاب ضلالت و شریعه اعمال و کردار ایشان و باقی خلفا بر ایشان
سطاع و شنیع اهل عالم بر اعمال نیمه و کفر و رفع ایشان این بسعد آیات
بر عنها و نص فرموده کشته بنده علی قدر خود ثبت جمله فضل الله تعالی آیات
خدا بسیطین میخواهد را این چنین تقدیر کرده در ازل از این سبب

اسناد مصحف را بسنا کرده اند معصوم را بعلت کذب و دفع و خیرهای یافته
تهمت سابقه و شاهد نزد بی نظیر اگر کسی که عصمت را بسنا در ثبت نبوت
در امامت شرط است بدلایل عقلی و نقلی که آیه دانه ابتلی ابراهیم
ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال
و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین حضرت ابراهیم را گفت من ترا
امام مردمان میگردانم ابراهیم گفت از ذریه من هر که لایق امامت باشد
امام گردان الله تعالی از امامتم نقض ظلم تو و ظالم را برگشتم است ظالم نیز
ظالم نیز گفته مراد که این از اولاد تو مستحق نباشد معصوم است پس عصمت در
امامت شرط بود بعضی از ان شرک ظلم عظیم تو به گشته لایق
منصب و مرتبه امامت نباشد اگر کسی بر این اعتماد نباشد و زاد را
خوانند و قبول را واجب داند بر دین و ملت معاذیه را خود
پرداخت نیز و اهم نسبی شما را هم از چنین اشیاء را در رجه خود ثابت

در سر آورده اگر کسی را این اعتقاد نبوده و در سر نگشته چرا چنین از اهل محبت
شنیده شده و در سینه مضاعف و دماغ نشسته بود لا ینقطع در دهن
مخالفان عصمت و طهارت اهلبیت نامه پیش میرود اولاد و ذراری را
زده بر اعضا شاهد و قبیح اعمال نا شایسته تا کی بر پیش گفته تغیر نخواهد عمار و
نطق با این سوال و جواب بخواهیم گفت این چنین عقائد اضلال از ذات
ترک تشیع در میان ذات جهت بر ان اصحاب نامه بین الطرفین و تغیر
میکنی اگر چه محبت و مودت اهلبیت بر ما لازم و متحتم است در این کسی را
با تو نزاعی نیست فانا محبت و مودت اصحاب کبار خلفای ثلثه از ان که
جانشین پیغمبر بعد از پیغمبر بر کسی واجب است در خلافت ایشان اجماع امت
خصوصا با یکی در حضرت باری تعالی در آیه غار در اصحاب حضرت رسول
خوانده داور از ان فضایل جلیل است چنین گفت بنجه اگر نه که ابا بکر را
در آیه غار بسبب خصوصی فرقی نیست بلکه این آیه مرجب کفر و فضیحت و ذلت

ای ابراهیم بیان کن در آیه غار ابابکر را چه فضیلت است ابراهیم گفت که
خدا نمی‌باید الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما
فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته
و ایده بجنود لم تروها اول آنکه بر امتی دلیل بر رسول که اگر کسی او را بهتر
داشتی آنکس را بر دی تا این حدیث دلیل دوم آنکه حق تعالی
ابراهیم را صاحب رسول خواند پس آنکه خدا او را رسول او را محزون نشناسد
از برای دفع حزن و خوف دیگر نشنود لا تحزن چگونه باشد
چهارم آنکه آن آیه معنا بلفظ خبر کفته پس خدا با ماست پس معنی
این بود که خدا با رسول و ابابکر بود و این آیه فضیلتی ابابکر است
چنگونه نیست بگفته گفتار ابراهیم جواب شنو بدانکه این حدیث قال
در بنها چشم عوام را پوشیده اند تا ندانند که در بصیرت دینی بهره ندارند
نرود در دین سابقت کسی را فضیلت نگزیند و بخاندان عصمت

بر آنکه فضیلت اول در بیان کردی که رسول ابابکر را از برای آن
برد که از همه کس دوستر داشت دانه غلط کفتی و انهاد این استدلال کرده از
غلط کردند بدان ای ابراهیم در خبر نیست نزد رسول آمد و کفت شب بیست قتل
دو خواهند آمد بایه که از کفر و شب بیست بجای تو از اصحاب تو از اصحاب تو از اصحاب
بنا بیند و امر الهی چنان است که ترا بایستاب که برای جان برای او
بجای خویش بخوابانی و کیسه جان خود را بر تو فدا کند و خود
متوجه فلان غار شو تا بر ایشان چند که شهر است چون برود نشان رسول
خدا اصحاب را طلبیده و امر کرد در شب بیست بجای از اصحاب
من در خانه باید که بیرون نباشد که خدا را اصحابی است جمله متوجه
خانها شدند بعد از آن خود را پیچیده در جامه امر الهی شرف بقا یافته که تو
بر جای من بخواب تا من از شر کفار فارغ و محکم بیرون بوده من از شهر نه فرسنگ
و بعضی غار رویم این سخن شنید خود را حضرت بر ایشان کرانی بعد از زود

خلاف سن ترا بت ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة ثم من يك وجهاد يكر انكه زن نوح
كافره بود وهمچنين زن لوط همچنين بود دختر را نيز چنين خواند بالجمله در اين
سيال عرب شيوع داشته در حين الصاحب نيز معمول بوده چنانچه در
در يك اصحاب كهف نيز صاحب ايشان بود و در غار نيز اين يكي از اين جمله
حاصل شده باشد كه با دل پاك و نيت صاف با رسول الله سير امي كرده باشد اي ابراهيم
خصيصت بهم لا تحزن بشراي يعني پيغمبر از غايت شفقت و مهرباني كه بر امت دارد
مباش اي ابراهيم چون ابابكر در آن حال كه با رسول بود از غايت خوف
و مهلت طاعت بود همچنين ابراهيم از اين سخن نيكو خيزد كه اگر
حزن و خوف ابابكر طاعت بود پس حضرت رسول او را از طاعت
منع كرد و از حزن منع فرمود نعوذ بالله پيغمبر كسي را از طاعت منع نكند
پس اگر حزن او از معصيت بود خوف هم او از سستي اعتقاد و عدم
ايمان او بخدا و رسول بود پس او در اهميت از اين سير امي كردن

چه حاصل بوده باشد پيغمبر طالب طاعت است معصيت تا هي
معصيت است طاعت اي ابراهيم خوف ابابكر دال آن است
صبر و عدم رضاي او بقضا و قدر حق تعالى و عدم صبر او بر محبت حضرت
رسول ثابت است كه او را اهميت است در قول رسول بوده چه اگر او را
رشك بجناب غار رسول او را در اسلام كرده كه هم بحكم الهي بر طبق اين كار شده ام
اما محفوظ و محروس خواهم بود از شر اعداء الهي كه بقول شما كه نيكو نيست
كه اين كس چنين پيغمبر بود پيغمبر او را از غايت محبت بغار برد پس چون بود
در ابابكر نيست پيغمبر دروغ بلكه اختصاص بحكم الهي غار رفت كه از شر فرع
در فرع نزديك بود پيغمبر را از كار نكند بلكه غرضش از فرياد در شر فرع اين بود
كه كفار مطلع نشوند و نيتش آنكه امر الهي بر حفظ و ناصر رسول بجاي
ابراهيم اگر ابابكر را پيغمبر ايمان نبودي ضد اعتقاد است با اين دل نرم
داد و در انگاه داشتي چنانكه پيغمبر را نگاه داشت از شر كفار با انكه اندك

از صحابه فرار كرده در رسول خدا را در ميان كفار گذاشته الا حضرت امير از ميان
عليه السلام و مقداد و غير ديگر از صحابه در حضور رسول خدا فرار نكردند بلكه امير عليه السلام
پاي مبارك در كافي در ميدان قتال و جدال محكم كرده و همچنين در ميان كفار گذاشته
غزالت بتقديم رسانيده و خداي تعالى فرمود كه لقد نصركم الله في مواطن
كثيرة و يوم حنين اذ اعجبتكم كثرتكم و لم تغن عنكم شيئا و ضاقت عليكم الارض
بما رحبت ثم وليتم مدبرين فانزل الله سكينة على رسوله و على المؤمنين اي ابراهيم
در حنين حضرت رسول و مسلمانان همراه از نزول سكينه بر رسول و مسلمان شده
بود و غار غير ابابكر و ديگري همراه نبود از ايشان فرود فانزل الله سكينة عليه و ابابكر را
ذكر نفرمود ايمان او را اگر ذره نخيته بودي بخدا و رسول پيشكي بجاي خود نفرمود
تتمه باشد و عليها باشد اي ابراهيم چون حزن در تنزل وي از غار صحيح
و نفسي نبوده باشد بلكه عدم رضا ثابت است راين صحيح نيست راكه از اكابر امت
ميشنود و او را فضيل ميشمرند در رشته كه بر پس فضايل عظام اين

جمله پيشه و احاديث مرضعه را در ذكر خلافت ابابكر فضيلت
جعلي فاسق و فجار بلكه اشد كفار را بصحابان خاندان طهارت انتساب
و علي بن ابيطالب كه جان فداي رسول كرده بود بجاي آنحضرت خوابيده بود
تا كفار در ايجاي رسول تعقيب نكنند حضرت پروردگار مباهات كرده
باشد بصحبت ملائكه آسمان در شان كه هر هزار نفري از شمار ابرار در روي زمين بحيات انسانيت
و جان خود را فداي حبيب در رسول من كرده ملائكه كرده با مرتب الفرات
فرود آمده زيارت حضرت علي بن ابيطالب بكنند و صلوات بروي بفرستند
بروي دعا بكنند و اين شده در شرح شمايل و اين ميرزا من علي بن ابيطالب
ساكن شوند و آنحضرت را از شر كفار قصد اعادي حفظ نمايند بر اين آيه
در آن شب در شان علي بن ابيطالب عليه السلام نازل شده كه در شان من
بشري نفسه ابتغاء مرضات الله است شما طريق است در تفسير آيات كه
شما جرا اظهار اين فضايل در شان علي ميفرمايد در شب غار اسلام

بر جای پیغمبر خوابید و جان فدای رسول کرد و بجان خود منت نهاد
مقصود قرشی لئام مقام زبرا آل و عیال او بجمع کثیر از اهل حرم در اسباب ایشان
از شتر و گوسفند تنها از مکه بیرون رفته و بجدیه رسیده و کرده اند قصد قتل و
غارت بر سر راه ایشان آمدند و همچنین با ایای ان بردند که گذشته بود از
بیرون بهمه بصحت و سلامت بمدینه رسول مختار شده اگر کسی را مهاجر
گویند بضیافت مهاجران کفش بر جان ع در کفش رسول علیه السلام شده
اهل و عیال رسول را بمدینه رسانیده برسم مرانت کفار بحکم آنهی از بوجهل
باشد ای ابراهیم مرانکه ابابکر با رسول الله در غار بوده از غار با رسول بمدینه برگشته بود
صحیح نیست که گویند او مهاجر است چه انکه الله تعالی فرموده
یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله
مرانکه بهجرت کند با رسول باید که بهجرت کند با رسول باشد بهجرت او
بعد از هجرت رسول بوجود ابابکر با رسول الله از مکه بیرون رفته است

در شریک رسول الله بود در هجرت او با نه تعالی از برای انکه ابابکر از بعضه
بود با رسول الله جایز نیست که شریک رسول الله باشد در هجرت و در رسول
مختص میشود الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی بعد از او هجرت نماید با و صادق
نیست که گویند او مهاجر است گویند که چون جنین مختص باشد در رحم
در زمره دیگر اطفال بحساب نمیرسد و کفش او بحکم کفش اطفال آمدن با
این عمل از بحر از این جنبه بطریق مذهب بوجه ترانیه در استفاده خود دارد
یعنی کفش با ابراهیم از این جنبه بطریق که باشد در حق دیگر انام از این جنبه
بعد از آن بیرون کفش قرآن بمعجزه است و محمد محدث محدث کرده بود
در معجزه و نبی قدیم باشد اگر گویند قدیم با ابن الله میشود انهم غلط و اگر گویند
با ابن الله میشود کتابت و بهیت که کتاب محدث اگر گویند
حروف و صورت است انهم محال است که حروف و صورت هم باشد
زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و موخر است و بعضی سابق بر بعضی بر یک زمان نمیشود

و محضور و سر چه چنین باشد قدیم باشند و اگر گویند که این صفات
در اکتب چه حروف و صورت شما گویند آن صفات با ما است یا
با فصص چنانکه با وعد با عید با ناسخ است با منسوخ چنانکه با تقدیم و تاخیر
سعد دوم را بخبری وعده کردن و وعید نمودن از خبری دیگر بر خلاف او از
خبری خبر کردن و نیز الله تعالی میفرماید فلیات بحدیث مثله مراد از حدیث
قرآن است که حدیث مخلوق است که مرجعه حدیث نبوده قدیم خواهد بود
و همچنین حقتعالی میفرماید که ما یاتیهم من ذکر من ربهم محدث مراد از ذکر قرآن است
پس ما گفتن ربنا الله کردن ما نه لحاظ آن که محدث و مخلوق بر قدیم است
و اگر قرآن قدیم باشد اینهمه اختلاف و خلاف و نفاق و جمع کفار در ایشان
در قرآن ذکر نمیشد حنیفه اقامه دین نمود ابراهیم سر بر زمین نهاده بود
حنیفه کفش ابراهیم دیگر کسی حنیفه اقامه دین نمود ابراهیم سر بر زمین نهاده بود
یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله

بشخصی از خانه بیرون آمده دید که پیاده ای عالم بود و داعی جمعی از خواص
بمقبول نشستن شخصی از او پرسید که چکاره ای و با که تکلم میکنی گفت من
در سه سال دیگر علم خوانده بگذرم و ایشان را خواهم و سالم و مکتوب نامه
نامه کنم ایشان را بطلبم و با ایشان سخن بسیار کنم مرکبی عاریه باشد چنین کسی را
که با سه روز خلاص کند و معامله نامه بسیار است مکتوب خواهد کرد
و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود در انچه بسطها و چنانچه
مکتوب شهر بجهت عاریت چنین که شما باشد نیست کسینه پس بیرون نفرمود
ناطق زرین دهن در حنیفه نثار کرده جمیع ارکان دولت دنیا و دین
که در آن انجمن حاضر بودند حنیفه را تحسین نمودند و در سلاطین زمان جز او طرفی
و کاشف علم بعداد حاضر نبود که در دفع محمد این بیت بر حسن نشسته
و حقیقت مذهب اهلبیت را بر ایشان منکشف گردانیده
ملاحظه کرده او طریق جواب شنیده گردیده حنیفه میکردم

در حضرت بردن آن دشمن از خانه من بود و همسایه در من
زود پیر شدی در بعضی از سفرها نزل دی حضرت کردی از برای من در آن
خود را یا غیر آن از حضور خویش اندوهی دین یا غیر ایشان میدوم در کار یکدیگر
من تعریف می آوردی خاطر و فرزندان را بر خیر آنوی بهتر سزاوار کردی
در هیچکس اطاعت جواب نبود مگر حضرت را در روی شفقت
هر نوع جواب من کشی و بر این سخن کفر هیچ سخن را در نهفته
بار رسول خدا و جمله دشمنی در هیچکس دیگر را این صفات نیکوتر نمی شناسم
در سر گاه سؤال من تمام شدی خود ابتدا نمودی پس مسیح آیتی از قرآن
فرو خواندی و مسیح خبر معلوم از نشستن از احوال حکم و امر از نهی و طاعت
معصیت که از این تعلیم کردی در من چرا نه داد کرده من بگوش خود شنیدم
مرا در تأویل آن خبر کرد و ظاهر باطن از عیان کرد در من هر چه گفت یاد کردم
هیچ از آن فراموش نکردم چون حضرت من به بخار رسید نهروان خارجیان

تمام کرد بیشتر همه نقد بین حضرت و کلام وی کرد و ابراهیم نظر نخعی
کرد شد سبز گشته بود حضرت گفتای ابراهیم چون کسی تو صفت احوال
اقوال را دیدان اصحاب پیغمبر چه بیشتر شنیده ای این زمان شنیده
کرده را نیز برای تو بیان کنم بهر آنچه دانی که کدام بر حق است و کدام بر باطل بدانی
اعتقاد اهلیت دانی که بر طریق ایشان آن است که خدای عزوجل
عادل و پاک و منزه و بیعیب است و صفات قدیم بار نیست مر کسی را
حوادث نکند و او را عالم و قادر و مرید و حی و متکلم و صادق و حقیقتا ان قدیم است
هر فعلی که از او صادر شود و همه حکمت است و غرض و کسی را ظلم نیست و تکلیف
مالا یطاق نکند بنده و خود را تکلیف کند چنان نه صبر از و ثواب دهد
ایشان را بر یک کرداری امر نهی از حادث است از برای آنکه امر و نهی
حال و قدرت بر آنچه بدان فرمان کنند و نهی کنند و خدای تعالی هرگز نخواهد و نمی داند
راضی نشود و کفر فسق و ظلم نخواهد و نمی بیند و دیگر نه کند چون کسی را

بنده که زیاده از آن فرماید و هیچ چیز از او نیاید و دیدن وی را
محال دانند و بچشم در نگرند که هر چه بینا معصوم نه از هیچ گناه و صغیره
و سهو و نسیان روا ندارند و گویند پیغمبر ما و وصیای خدا یقین عمرده
و هیچ پیغمبری به نبوت از عالم نرفته و گویند پیغمبر ما فضل بر همه پیغمبران دارد و همه
از بحکم الهی سید و وصیات و خدا از یقین نزد و آیات قرآن شاهد
حال است پیغمبر ما جماع است از تصدیق در خبرات و از جمله آیات
خلافت امامت از وصیت فرض و بحکم الهی دانند که خلفا و آل
خدا او را فرموده اند و جمله معصوم طاهر بحکم نص قرآن و صاحب بصره و آیات
و صاحب اند و جماع علوم از ایشان و خلافت هیچکس انکار عصمت و طهارت
و علم و کفایت و شجاعت و زیادت در قرابت و کرامت ایشان
نتوانند کرد و شاهد بر ایشان قبله حاجات عالمیان است و بحکم ایشان
بحکم از زوال و سکار و بحکم ایشان مرد و زن و نهد کفارت کرد بنده

از لطف پروردگار خالی نباشد باید امام معصوم بود مخصوص از جانب از
دلایل عقلی و نقلی که تها ساخته اند دگویند که هر اجماع در هر گونه حجت بود
باطل و حجت است اجماع خلق و خبار را اختیار کنند در هر گونه طهارت
بنا شنیده و بینیت و ضو و غسل کنند چنین رو با بویه که از نقاده
ابر چنین بود آورده گفت تا آب بینیه و ضو کنند در بهر دست نوری بینند
گویند پیغمبر فرزند امین لوجه و لبیا و لفرج و سخ گوش کردن نکنند از آن
براعت دانند بخلاف حکم الهی و نشوند نماز از پیشت در دست دانند
و سم الله از نخته خیزانند و سخن نخته را بعبارتی نخوانند بکاری بود در خشت
بنگرند و سجود در رکوع و قیام و قعود بطریقی که رسول خدا و ائمه صحیح
کبار و هر چه بر بجای آورند بجای اسلام و ایمان و نگاه بارد و نکنند چون
چنین سخن را بر بخارا بنیاد خلاف در میان هر یک بخنده و از این سخن
نوزده چنین گفت گوش سخن را جلال دانند و دیگر را

همچنین این را باعث باک ندانند شراب بوشیده را حلال دانند
و تطریح و تمیم شقوق را حرام دانند و در نماز ایستاده بر نیمه ساق
و ساق را لایق قامت ندانند اقتدا بر جاهل کنند و تعریج و تنصیف
بعض لیت فی وضع الرأس علی الرکبتین و وضع الکفین علی الرکبتین
و الرد فی الرکعة الثالثة و الرابعة و الرکوع بعد القیام من السجود
و الرفع من الرکوع و السجود و الجلوس بین السجدتین و التشهد
و القعود فیه و التسلیم و الترتیب بین الفرائض و السنن و الوقت
و الفاتحة و السورة و الجهر و الاخفات و القنوت فی الوتر و التکبیر
و الرکوع و السجود و الجلوس بین السجدتین و التشهد
و القعود فیه و التسلیم و الترتیب بین الفرائض و السنن و الوقت
و الفاتحة و السورة و الجهر و الاخفات و القنوت فی الوتر و التکبیر
و الرکوع و السجود و الجلوس بین السجدتین و التشهد
و القعود فیه و التسلیم و الترتیب بین الفرائض و السنن و الوقت
و الفاتحة و السورة و الجهر و الاخفات و القنوت فی الوتر و التکبیر

و نگویند بجهات را مان دادن است جرم کنند و فرقه ناجیه
ما ایم و یقین دانند که ائمه ایشان پاک و بیگناه بوده شفاعت
اجابت خواهد کرد لکن مخالفان خود را ایشان را طاغی و کافر خوانند
دانند بحکم نص الهی و حدیث رسول الله مستحب و قائل شدند
از برای تنقی نفس خود خون و مال بیگناه را حلال ندانند و بنا بر
سنت رسول الله مستحب اکثر اوقات است از برای عالم دنیا
ترک کنند و صلوات بر پیغمبر و آله خود همیشه و نگویند در صلوات
بر ما همیشه رسول الله جایز نیست و بر دیگری سنت بعوده و زیاده
گفتن و نگویند و عده خدا فرموده بر الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم
و ایزا لو نمین خوانند و این ایم بحکم خدا در رسول مخصوص دانند
و نگویند بحکم آیه انما و کلیم الله اکثر در زمان دیرا و لی ادعا حجاب
کردند و نگویند که اجماع امت است در یکی عصمت و طهارت

انمه ناقص کردانند و اجماع حجت است بکفر مخالفان
ایشان و ایشان را بر غیب حقوق کردند و نگویند در بردی امامت او
ما ایم اکثر عبادات مستحبه را مانند مخالفان ما بدان عمل نمایند
و آنرا سنت رسول کنند در دفع ایشان بلکه کبیر در آن نمیخوانند
اتفاق افتاد در زمان سابق که حرکات نبود در زمان
ایشان اتفاق افتاد چون خبر ایشان بطلعین شیخین در آن زمان
عمای بغداد مخالفان برآورد و دوانی بر ایشان نقض نوشته
بجانب حسینیه آوردند بردن بخندند و گفتند نقض دین کسری است
ما در اسلام داشتم از بر بوده بسیار دیده ایم دیگر آورد و بیرد
اگر دوانی التزام نمایند در ابطال حدیث رسول
حسینیه چون از جانب بردن نوشت بنقض گفتند نقض ترا
رتبه نیست که در میان علمای شیعه ترا این است که چهار

سال از شکم مادر بودی بر سر و چهره ات پیچیدند سال سوم بدنیا
و السحال بدین مسئله قوی میباید تو با این صحت نسب چرا اهلیت
اهلیت نکنی کار تو بر طریق اهلیت بودی و خود را یکی از ایشان
و چاکران ایشان میدانستی و در ادای حال بجواب نمیکردی
از ملکه او حمل کنند بر نسبت ناقصه او در قصیده هجو اظهار طاعن او
و از اجتهاد غلط و سهل کردن پیش بر بهمن کرد حضرت چهل طاعن
دین و دلا بواسطه جاه و عزت تاریخ نوشته دین را بنیاد داری اما
و پیشوائی حق شده مثل ابا حنیفه لعین که مانع شیطان بر شیطان بود
رفض او شدی در طریق خدلان بجانب نیران شتافتی نزد خلق
عمر در کثرت عبادت و اهتمام بجانب دین و مرسی با در بحکایه خواجه
و سلیمان با سلطنت داری خواجو با قوه و شکوه و عیسی با رفعت
و نسبت خود سر بر آستانه دولت و عیسه ارادت بسر نهاده

اللهم اجعلنی من امة محمد کرده و عترت و امت گرامان این
در ایمان یقین و حسن ظاهر شیعت و تعقد ایمان ملت و امانی رحمن
و عمران قرآن و حج خدا و ادای رسول مصطفی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و صلوات
یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و بروایات
در اخبار و صحیحان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین
و خبر بخشان ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم
بان لهم الجنة و نان بخشان یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما
و اسیرا الی آخر سوره انسان و صاحب دولت آیت
که پیغمبر در حق او فرموده بقول در روایت تا که من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه و الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی تقیه و الی
موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب علیه السلام

و فیکه پیغمبر ما را با عوشان در جنات نعمت چنین عیش و
برادری و وصی بوده باشد که پیغمبر از جمیع پیغمبران اولوالعزم را بر
کرده باشد و جمیع امت را بسوی ما دعوتی تراجه بر این دلالت که شاهراه
صحبت و مودت او در آمده باشد قدم در طریق طاعتمان ایشان گذاران
و الفضل و غولان بتیه منفعت و اقول نهادی دست ارادت در
دامن پیشوایان و امامان دین هم بهدوس الی آخر زده کرفتار
پرسیان جان بستی شاهی از غایت جفت سر در آورده نرود
و اب دشت و در چال حطاب بر تبه حنیه توجه ابراهیم نظام شد
و کفتای ابراهیم از روزی که ابا کرمقصدی امر خلافت شاهی
شده تا غایت پیغمبر از ع بن ابیطالب و اصحاب که از زرگوار او
بر بحجت و دلیل کرات و مرات الزام و ایشان نموده ایشان را
در میان جنایات شرشده و عیب آشنا باشد و ایشان در جنات سیر

در زیر قبه و جمال جواب و زهره یارای آن نبود و در اوطار و نیت خود
و حق طریق مستقیم اهلبیت نماید و الزام اعدای آل محمد کند بر این جمله که
امروز بدولت زمان و دین عم امیرالمؤمنین را میرسد که همه سر بازان کنند او
و از افعال و کردار خود شرمنده و ایمان ابراهیم کو پیغمبری صورت است که او را
بچشم سران دیده یا آنکه معنی است در صورت انسان و در خیال کشف
عیان و ایمان او را نشاید و نتوانند کرد بکو در چه پیغمبر فرستادن حقیقت او را حاجت
و هر کاه که آن پیغمبر از دنیا برود و غائب باشد یا آنکه رحمن بسبب تقارب روح
پیغمبر با بدن آن پیغمبری را نگذارد تا پیغمبر بر روی زمین باقی و پیغمبر دیگر پیدا شود
یا در زمانه نسخ حاجت باما می است که حجابی دین پیغمبر دیگر یا نه ای ابراهیم
بحق خدا که جواب من بگو که صحیح نشنیده و از این صد و بیست چهار هزار انبیا
و رسل او را الهام یا آنکه وحی یقین کرده باشد از دنیا رفته باشد ابراهیم
چون روا دارد که پیغمبر امر کرده باشد بحجت و خود بجهت در عالم خالم

کتابخانه مجلس شورای ملی

اهل درج یعنی آنهایکه مردم را بحق نه بجهنم آیات نهای آیات
یقینان کدام است وچه چیزست وامامت از چه چیز بهتر است از
خدست یا نه ایا چون پیغمبر امام مسلمانان که از نسل ابراهیم خلیل باشد
وابا وجداد او بزرگ پرشیف باشند در کربت پرستش از جهاد
متولد شده باشند هر قسم دایمان و در علم و قوت نفس بهتر باشد
اسرار عرش و آداب و اخلاق پسندیده بهتر عارف بعبادت از نهاد
ریاست علمی چیز کودن و جسم و در زبان و عبادت بطاعات و
دوری نمودن از شبهات باکرم و عبادت و علم و شجاعت و عصمت
و طهارت و حکمت در عبادت بودن بگا قرآن و منافقان و
ظالمان و جبارات بزرگ و کرامی بودن بزرگان و یقینان و
و مدارا و خوشخوی بودن و شفقه کردن در راه خدا انچه را که مالک
باشند و انکشافات قرآنی و تحقیقات فرقانی را باید بگو و از

و پوسته بغیر از یکنان صحبت دارد و در چیزهای که نشنه دارند
جز دو خدا و رسول او و ائمه دست ندارد چنین از آیات قرآنی
در حق وی نازل شده باشد برغم مخالفان او پیغمبر او را برادر و داماد
در خشم خود خوانده باشد باجماع چنین کسی اولی است بامامت تا انکه
آیه مبارکه در حق رسول امام بر کربت پرستی کرده کرفت و دون
او پرورده باشد از کرفت خود و دست مدیه عبودیت لات و عزی را
طی کرده از ظهار ایمان نماید و دو هزار جواب زنی جاهل بدهد و بگوید
کل کم افضه حق المعذرات بالبصیرت در کرامات مراث
بقول مراثی مخالف در بصیرت یکونی الی آخر بیان جاری شده
باشد چنانکه عبدالله بن عمر بن الخطاب داد عبیده جراح و سالم و ابی حذیفه
و اسید بن حضیر و بشر بن سعد خالد بن ولید و چند تن دیگر از سقیفه
بنی ساعده مدیه بیعت کرده باشند امام شود و از آیات قرآنی غیر

او دلالت بکرایس فرمانش و جامه فروشی خیاطی که در آینده باشد او در پرش
در زمان جاهلیت عبدالله سادی زرندی آمد جمع شوند و طعام
خورند و طعام پس مانده بایشان داد و زمی در زمان خلافت بر خلیل
کردی مردم انکار نمودند او کرد زمی ای ابراهیم که در ایام جاهلیت کیرا
بر خاندان برتری و رسالت مقدم دارند و او برغم چند تن بعد از رسول
خلیفه و امام تمام دانند و اکر ثواب عمده او خواهند با وجود عدم اتصاف
و اهلیت باشد ای برادر بگو آن و امام که بعریف کرده شد
یک بایات و حمایت سرآمد ترند ابراهیم کفت یا بحیه ما شکر بعهد نیل
علی بن ابیطالب بیشتر و بر ما ثابت است زیاده از آن چه عقول بشر در
آن توانند فرمود لیکن در خلافت ابابکر اجماع است شده در رسول
فرمود لا یجتمع امتی علی خطاء و در هر امر که است بن اجتماع باشد
ثواب خواهد بود حضیه کفتای ابراهیم بدان حدیث که از فرد کاعلم ا

بگو که در صحیح جای دیگر نشان داده است که در حجة الوداع رسول
خدا در قدیر خم با بر حضرت رب العالمین فرمود امداد این آیه
که بعد نازل شده بود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
و ان لم تفعل فما بلغت رسالته بمردان رسید بعد از آنکه رسول
خدا خائف بود از رسانیدن و الله یعصمک من الناس
نازل شد بعد از آن دست ع این علی مولاه را کرفت و بر عرش
از جهاز شتر ساخته بودند بر آمد و کفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل
من خذله را لعن ع من طنه بعد از آن این آیه نازل شد
الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دین
بگو ای ابراهیم ترا انچه اقتضیدهم تا مدانیه بگا بره بگو داع
بگو ابراهیم سر بر زمین افتاده جواب بگفت حضیه متوجه علما شده کفت

بحق رسول خدا که راست گوید باج بحق جلیه ایشان را راست گوید باج بحق
ابو یوسف گفت ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه
بحق رسول خدا که راست گوید باج بحق جلیه ایشان را راست گوید باج بحق
ابو یوسف گفت ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه
بحق رسول خدا که راست گوید باج بحق جلیه ایشان را راست گوید باج بحق
ابو یوسف گفت ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه
بحق رسول خدا که راست گوید باج بحق جلیه ایشان را راست گوید باج بحق
ابو یوسف گفت ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه گفتم ای جنیه

گفت سؤال کن بحق آن کسی که معبود است که راست گوید ابو یوسف
در حالت تبع پرسش کرد و جواب اصحاب که او نیز مدوات و مرحمت
اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید تا بنویسم برای شما
شما چیزی که هرگز گمراه نشوید بعد از من آیا که بعد از اصحابه که ما نشد رسول خدا را
از دست کران و کفته اند که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت
این از قضایای مشهور است عمر بن الخطاب بر سبیل انکه مبادا حرفی رسول الله آشفته
نماید مانع شد گفت ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله خنیه بخنیه گفت ای
ابو یوسف ای ابو یوسف حکم بعضی از اصحاب مکذارد دست از دست عمر
کان لم یکن حکایت دوات و رسول خدا در میان شود و بیان گفته رسول
خدا است میدهد و ایمان بکلام ملک علام دارید و ما ینطق عن الهوی
ان هو الا وحی یوحی را بیاد میکرید که هست اجماع کردند در خلافت ابو بکر
ابن کو که مراجع مخالف نص صریح منعقد میشود یا نه گفت نکفت ابو یوسف

از فرض درکذشتیم پس چون شد شوری باجماع مردان بخشید و بر ایشان
خنیه گفتای ابو یوسف از فرض درکذشتیم و حکم الهی در فرمان رسول را
بکنار نهادیم کو که در خلافت ابا بکر اجماع چیست ثابت شده
یا اجماع فرض است ابو یوسف خشمکین شد که کذب ادا بیت میزنی چرا که اهل خیبر
بلکه اهل یک حمله لشکر از هر چه فانی تر مرده که بعد از ثابت رسول الله
شهر ربوده در حیات رسول الله را نقض نمیکنند ابو یوسف گفت بخنیه خاموش
این قضیه اثبات کردند که اولیست بخلافت از دکران خنیه گفت
ای علمائیکه حاضرید از شما سؤال میکنم در فرض خنیه راست بکوئید که بعد از
ابا بکر مشارع فیه اعظم و اهم از جنس صحابه کدام بوده از فرض ابا بکر
رسول که در فضایل ایشان احادیث زهر و مناقب ایشان اظهر تر بوده
چه کسانند در بنی هاشم کسان بعد از فرض ابا بکر در جنس اصحاب
بلکه بر جمیع عالمیان ثابت بود کفتند علی و حسن و حسین و ابا بکر در کدام

و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و سلمان و ابی ذر
و عمار بن یاسر و جابر بن انصاری و ابو ایوب انصاری و عثمان مظلوم را و ابو ایوب
انصاری و حذیفه بن الیمان و ابی بن کعب و سعد بن عباده و قیس بن سعد خنیه
گفتای خنیه بحق آنکه رجای او نشسته سؤال کن از علمائیکه حاضرند که
فرض و قیاس و جمیع آنهائیکه از اکابر بنی هاشم و اصحاب بنی ابا بکر بیعت
کردند بنی هرون مرتبه شد که بگوید آنچه واقعیت دارد همه سر از زیر فکنند
شافعی سر برآورد و گفت چرا همه سر بزیر فکنید ابو بکر آنچه شما دیده اید از انعام
و آثار ابو یوسف گفت ظاهر این است در میان اصحاب هیچ نسبت
واقع شد خنیه گفت بدینه در لشکر علی بن ابی طالب با فضل بن عباس و حسن
و بنی هاشم و جماعتی از اصحاب بکار بخیر و تفضیل و تقدیم رسول خدا
مشغول بودند کمتر از آنان صحابه بیعقیده بر ساعده ستمکاره بیغمبر خدا از کنه
بکفن و دفن و نماز او فارغ نشده دست از برای خلافت منازعت کردند

خبر بانصار رسید جمع کثیر از انصار متوجه شده بمحل ایشان آمدند
گفتند ای ابابکر هرگز نگفت که دست دراز کن تا با تو بیعت کنم و گفتار
مردمان دیروز را تکذیب کرد یا گفتار امروز را پیش گرفت گفت
نعوذ بالله که گفتار دیروز را تکذیب کرده باشم و گفتار امروز را
پیش گرفته باشم لیکن چون دیدم که شما امیر باشید و سعد بن عباده را که
بود گفته دست دراز کن تا با تو بیعت کنم صحابه کرام رضی الله عنهم
تا مبالغه از حد گذشت سعد را هیچ شدتی بمن نمود چون دیدم که
خلافت راضی نشده بر دولت دیگری رشته کرده بر سر جدا شده گفت
حجت تمام است ترا بر یاران حساب آنچه واقع شده در وقت خویش بحکم
الهی دست او بگرفت حضرت رسول دیرا بر تمامت حاکم ساخته بود
راضی شده با او بیعت کرده و در اثنای گفتگو این سخن میگفتند
امر خدا را پیغمبر امروز از میان ما برداشت و الله ای برادران ما
کن داد که دولت را پیغمبر ما از ما گرفت بمن سعد این سخن

بگو

شنید از پیر خود پشیمان شده استغفار نمود انصاریان دیگری را تکلیف کردند
هرگز دولت گفت این مرکز نشود که دو پیغمبر یک امت را خلافت نمودند این امر
شش نشود و بحال خویش گذاشته در پی کار خود رفت گفتند بمن بیعت کرده
دست دراز کن تا با تو بیعت کنم و بحال خود با ابابکر بیعت کرده و باران او
علیه بیعت کردند باران اصحاب صفات یکایک از روی ناچاری بیعت
و پیش تر کردند تا آنکه قریب بیست نفر با او بیعت کردند باران عمر خطاب
شمشیر کشیده بر سر هر یک از انصار بیچاره رفت چهرا و قهرا آنان را بیعت
کرده تا سه روز بدین منوال بحد اعلا رسید بعد از سه روز متوجه سقیفه رسول شدند که
در دولت را بر روی ایشان بگشایند و بر آنان حکومت نمایند امیر المومنین چون که بر سر ابوبکر
بودند گرفته بر سر منبر نشسته بودند گفتند ای مردم شما را از پیغمبر ما ابابکر
شما را تمام کرده باشم صحابه با یکدیگر گفتند که ترک این عاجه کنید که مرا پیغمبر
که روزی برادر ما بود و ما را بر اعداء ما فتح بر سر شته و چون ما بدین صفت است

بلخ

سزاوار ترم از جمیع تا دانچه دفتح و اعلم و اقتدر و زهد و ورع و ایثار و حق
حق من است از خدا بترسید و از رسول خدا شرم دارید و حق مرا بمن دهید
که دانید عترت و خاصه رسول خدا منم اگر نه بشنیده اید سابقیت و نخستم
و دست از تو مدارید تا بیعت کنی بطوع و رغبت با بحبر و تهر امیر المؤمنین
فرمود بخدا از تو دوستر دارم یا کف فرزندم ترا چون کس بر دوش خود نهادم اگر بدان
پیشی گرفته و بیعت رسول خدا را کرده امر الهی شد که شمشیر از نیام برون آرم
که در سه موضع می گذارم یک منقض از آنان در روی زمین که کافر
شود بخدا و بیگانه ام احدی را که از اعدای رسول خدا و دشمنان او باشد
و بر رسول خدا دشمنگام یکی از دشمنان او را تا قرار گیرد بر تخت
شجاعت بکنم غم و اندوه بخود راه ندهد اگر مرا این بود با مرگ زیبا بازی
میاشم جمع شمار ا در زیر شمشیر کردم که دشمنان شما را با یکدیگر رسانید بر روانه
جا بر خواهید گشت باین غم رسول الله مرا قرابت و فضایل تو دردم کم

نمی کنیم الا آن ساعت که تو فانی و دار فنا شوی سر دیده بر جوی کی دو
ابو عبیده گفت یا ابو الحسن ما بگویم است و از ایران قوم از بهر تحمل آن
خدا تو را عمر دهد و این کار را خود اگر از عهده آن بر آئی و این شیشه خصومت را
کن و تیره نا که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیر المؤمنین
فرمود که ای عبیده جراح دانصار از خدا بترسید و از بغض ما پیشه کنید و حق ما را
از خاندان او بیرون نبرید شاهید باشید که ما اهلبیت پیغمبر شما را از آتش
خدا نگاه داریم مخصوص کرده شده و این حال پیش بعد از ما بر خواهد گشت
یا علی این سخنان نشنیدن سر دارید که ما بیعت کنیم بکسی بر خلاف
امیر المؤمنین فرمود بخدا که من ندانستم که بکسی این کار کنند شما آرید
و حلال دانسته مذام که روز قیامت پیش رسول خدا حجت آورد
بخدا که سه کس را که در روز غدیر از رسول خدا نشنیده نبود
من گفت بر لاه و علی بر لاه برخیزد که اهل دو زمین از قوم خزرجیان

امیرالمومنین است روایت کنند که در زمانه ابوبکر بن ابی قحافه
دانه که آنها با ابابکر بیعت کرده بودند عمر بن الخطاب ترسید که مردم
بیعت کنند مجلس را برهم زد در ثقیفت و طلاق را بر او بسته کرد و از او
در آورده قرار داد صحابه بگریه افتاده گفتند که چون ابابکر پیغمبر رسول را
از خود بر گزیدیم نمی دیدیم تا امیرالمومنین سورت کرد همه بیکبار پیش او آمدند
گفتند بایع علی و نفس خود را بر رسول خدا از همه خلق و نفس خود علی
بر آنکه ما قصد آن داریم که ابابکر را از منبر فرو کشیم بعد از آن ما را
چه ثواب می دهی و به بهشت و ایشان در آن مقدمه اول بود ابوبکر
دوم عمر بن خطاب سوم خدیفه بن ثابت چهارم ابوعبیده جراح
ابوایوب انصاری ایشان را در نهاد بودند سلمان فارسی دوم خالد بن
سعد ابی وقاص سوم ابوذر غفاری چهارم مقداد بن اسود پنجم عمار بن یاسر
ششم بریدة اسلمی امیرالمومنین فرمود بعد از آنکه گفتند که اگر چنین کنیم

بر منبر ما کشیده و جمله نفس ما کشته و بر ما ثم بر ما قصد کشته چون چنین
شود بر آینه واقع باید کرد که رسول خدا مرا خبر داده است که امت بعد
از من با تو عهد کرده و عهد را شکسته ای علی تو از دوزخ از دوزخ بر امان و دوست
چنانکه نبی اسرائیل هرون را بگذاشته و گوساله را چیزها کرده بهمچنین بر امت
دوست می چسبیده و نهاده گفتم ای رسول الله مرا چه چیز فرمائی گفتم صبر کن ایشان
جهاد کنم اگر نه بر ما کشیده شود صبر کن تا وقتی که من امت بر طرف شود
و اسلام پدید کرده و زنهار که خود را نگاه داری در خانه قرار گیری حاضر امیرالمومنین
و مقداد بن اسود چون رسول خدا رحلت فرمود امیرالمومنین فضل و فضل رسول شنید
چون ازین فارغ شد میان استاد این مخالف و جمیع ایشان حجت را تمام کرد
اجابت کرد و گفت که مردی و حضرت ما فرمود و ما بر دیده ایم آنچه از رسول شنیده
با ما گفته و ما بر دست او بیعت کرده و پیغمبر رسول خدا ایراد آمده و این را از آنچه
بود پس ابابکر بر منبر شد آن حواله نفرات خطاب کرد بر یک فصل در فضل دلیل

مناقب امیرالمؤمنین را یاد کردند و او به گواهی آن همه شیخ ساعت کرده
داده از نشسته و ابا کرد چون جماعتی ایشان را شنیدند فرمانده هیچ جواب
گفت بهتر آنکه دستوری دهید تا بروم و شما را از غزوه دیگر آگاه
بهتر نشستم مرا القاء کنید تا چون این حکایت از ابا بکر شنیده گفت از خبر
فرود آمدی ای شیخ چون جواب ایشان دادی ابا بکر برخاست و بخانه
رفت تا سه روز دیگر بیرون نیامد روز چهارم خادمی پیش او به در آمد و گفت
دستم مرا ای خلیفه با سه مرد کس بیامده مسجد من آمدند از انصار
عرب آنکه دلهای ایشان از عشق امیرالمؤمنین پر بود تا آنکه شمشیر جمله
شمشیرها کشیده عمر در پیش افتاد و در مسجد رسول شدند امیرالمؤمنین با جمعی
در مسجد نشسته بود عمر گفت دانم امروز اگر کسی از شما سخن گوید سر او بر دارم شمشیر
کشیده خادمی صدا خاص و گفت این ضحاک نخشب مار است شمشیرهای خود بگیرید
و این لشکر منافق را جمع کرده اید بجهد از شمشیری مار از شما مرا است اگر بعد

بعد و اینکه من پیش از شما پیشتر من درخت ضد اصل اباب است اگر
است که طاعت امام بر ما واجب است شمشیر می کشیدم و با شما جهاد
میکردم و عهد و خود را نمی شکستیم از حضرت مولای خود حضرت
امیرالمؤمنین فرمود یا خالد در تو سر رفت و بدست خود نوشتی
سلمان بر خواست و گفت اله اگر بعد از این هرگز کسی شمشیر بر کشد
از رسول خدا اگر به چنین باشد سر او بر شمشیر من کرا در کعب بینداخی و
علی جالس و نسجدی مع نفر من اصحابه حماته من بنه کلاب امر ان
یعنی بمیرد و نباشد که برادر دین خشم نشسته باشد در مسجد با جمعی از اصحاب
یاران او گفتا چنین از کنان جهنم بر دری در آیند و قصد قتل او دارند
کشنده هیچ نباشد مرا در کنان جهنم باشد عمر شمشیر کشیده و از این درخت
و قصد سلمان کرد امیرالمؤمنین از جای برخاست و گریبان عمر گرفته
پیش خود کشید شمشیر از دست او بیفتاد از دامن شمشیر بر زمین بزدم

بیست هزار کس از ظلم او بشکایت آمده بودند بیمار اشتیاق گردیده را
بقتل رسانیدند با قبح وجوه و مدت چند روز ریسمان بر بدن او بسته
جدا نموده بر کوچهای مدینه میکشیدند گروه گروه از مسلمانان میرسیدند
و لگد بر سر وی میزدند و از ظلم وی شکایت میکردند ای ابراهیم آنکه
عمر بن الخطاب و خالد بن ولید و جمعی از منافقان بنی امیه با علی عداوت
نظری بوده باشد و این همه فساد ظاهر کرده باشند چندین هزار
مومن را بظلم و تعدی بقتل رسانیده باشند و چندین هزار خلق
از طریق حق دور افکنده با سفل السافلین فرستاده ای ابراهیم هیچ امتی
در دین پیغمبر خود این فساد کردند و با اهل بیت پیغمبر این نوع ظلم روا
که برای تشفی نفس خود گاهی عثمان و گاهی سعد بن عباده را خلیفه والی
گردانند و باز معزول کنند و ابابکر را نشانند و آنچه موافق اغراض
ایشان نسبت بیکدیگر بر جمیع امت ثابت است طایفه اول

علی و عباس و امام حسن و امام حسین و سید النساء علیهم السلام و عباس و
عبدالله ابن عباس و سلمان فارسی و عبدالله بن مسعود و خالد بن سعد العاص
و جابر بن عبدالله انصاری و ابو دجانه انصاری و سعد بن عباده انصاری
و قیس بن سعد الانصاری و ابو البارد و ابو الهیثم و میثم تمار و مالک بن
اشتر و عباس و جعفر طیار و ابو سعید الخدری و سلمان حضرمی و سهل بن
حنیف و عدی بن حاتم الکلابی اینها از آن کسانند که از اول تا آخر عمر
رسول خدا در خدمت او بودند در خلوت و غیر خلوت با او بسر میبردند
و بر طریقه رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال او بهتر از همه
دیگران اطلاع داشتند و پیغمبر در حق هر یکی از ایشان احادیث فرموده
و بعضی را از اهل بیت خوانده و بعضی را گفته پوستی در میان دو چشم منند
و در باب هر یکی از ایشان منقبتها فرموده که آنها اهل بیت اویند خدا
بر طهارت و عصمت ایشان گواهی داده و همچنین جمعیت ایشان را خدا

بر مردان فرض کرده قتل را سلم علیه بجز الا المقتوله و تقریر قول
بحکم آخر قول ایشان صادق و کلام ایشان نفس مطابق است
آنچه گوینده از طریق رسول الله علیه السلام است بحضرت از دو وجه دون فضل
و حکم بقول ایشان بعضی دون اولی است بسبب و جهان ایشان خصوصاً
در رسول اولی است اگه تصدیق نمودن عمر است از گواهی قول عمر را با گروهی
و عایشه و انس و حفصه و سعد و سعید و ابو هریره و عمران بن حاصر و ابو هریره
بر بن اغلب و خالد بن ولید و سالم مولای ابو حذیفه و سعد بن وقاص و
طلحه بن عبد الله و عامر بن کریزه و سعوبه و یزید بن سعد و عبد الله بن زاد
ملعون و مردان حکم و ثانی ایشه و امامان پیشه آیا مردی خواهد بود
این طایفه اولی است یا آنکه که در اول ذکر کرده شد در قول ایشان
اعتماد چیست تا آنکه امامان ایشان در اول ذکر کرده شد ای ابراهیم
چون مخالفت این طایفه رجس است ظاهر است و از رسول دفاعت

رسول تا قبول این طایفه نقص قبح نمی گردد پس اعمال و افعال
عبادات و اعتقادات مخالفت این طایفه ثابت است بگو ای مردان
این طایفه کدام برحق خواهد بود کدام باطل ابراهیم بنده عاجز در کل بود و ثابت
باشد تحیر ایشان تحیر ایشان طاقت سکوت نه قوت جواب
مردن برداشت گفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی خاموش شدی و تا بحال مردی
بر دین رسول بوده تو امروز خود را مسلم و منقاد عمر و ابو بکر و عثمان و اسلام میدانی
گفتی بر التزام شوی کرد چندین علما فضلا تابع و متبع او همه چیز را
ابراهیم مضطر شد چرا که اگر گفت طریق اثبات رسول صحبت اصحاب است
گوید باطل است کفر ثابت شده مخالفت قرآن و حدیث است گفتی کردن
و چیم آن نیز مجوز حرامیان و اوباش گفتند و اگر گفت طریق اثبات عمل
و اجماع ایشان باطل است تضییع و ابطال مذهب خود کرد و گفت بنده
نیز بود مردن چون ابراهیم را بدان حال دید بخنده گرفت و گفت

این علم را از که حاصل کردی جنید گفت پیشه خانه و دکان من بستم
پنج سال رسیدم خواجه من مرا بحکم محترم امام جعفر صادق علیه السلام فرستاد
فرستاد که در حضرت نقیه علیه السلام دختر زاده دیگر است
و قواعد عبادات بیاموزم چون وقتی در آن حرم محترم بودم بخدمتشان قیام
نمودم بآخرین طهارت و نمازی در پیش گرفتم چنانچه شرط است
تا آنکه مدت شش سال از عمر من گذشت یکروز حضرت بحکم محترم
آب و طشت طلب فرمود تا من دست مبارک حضرت بشویم آن حضرت
من دیر کرده فوراً دیدم ظرف آب را برداشته بحضور من آمد
چشم مبارک بر من افتاد و از من سؤال فرمود چه کسی عرض کردم من خادم
وقتی شده در این حرم محترم طریقه عبادت بخدمتم نیاموزد از من سؤال کرد
نماز شبگذاری عرض کردم بی فرمود طریق وضو و طهارت چیست
عرض کردم بی از هر چه سؤال فرمود جواب مرا می عرض نمودم

بقیه

آن حضرت دانست تمام بودی داد کیفیت حال مرا از خادمان تحقیق فرمود
کیفیت را تماماً بعرض رسانیدند در ساعت کس فرستاده خواجه مرا طلب نمود
و فرمود که این کنیز تو بسیار عاقله است او را بمن بفروش خواجه عرض نمود فدایت شوم
هزار جان عوض او باد کنیز من در غایت بهره و من نیز کمی در خادمی آن کنیز
کمترین قدم از اندازه بیرون نهاده خواص حضرت بر من مقرر نشده ظاهر بود
پوسته مرا تعلیم فرمودی و گاهی بحضرت حضرت امیر علیه السلام فرمودی که
او را دلالت و هدایت کن که بحق صداقت و جلالت ذاتش دانا و آگاه علوم و دانایی
مطالعه علوم میفرمود چنانکه قوه برکت حضرت مرا قوه مطالعه حاصل شد
و اکثر اوقات بتفسیر و حدیث مطالعه کردم و بسی مشکلات و غوامض علمی بر من
آن حاضر نه حقیقت آنرا از آن حضرت میفهمیدم و تا غایت حیات او را خدمت کردم
تا آنروز در مجلس ضیافت زنان حقیقت مذهب خود را از من مخالفت و مرا شیعه
و ثابت کردم و منقطع نشدم هر زمان که بخدمتش میرسیدم و از

سؤال کردی حواس دستوری نیفتد در کبیره بجهت آنکه وقت نزول
رسالت جهة ترک ادب استفاده کند چرا که ایشان معصومان درگاه عزت
ای ابراهیم میانه من و تو حجت برعدم رویت بود همین مسئله بود
برعدم رویت و حجت آنست که در عدم رویت دلیل نیست دلیل بر
ای ابراهیم چنانکه خدای عزوجل با موسی گفت تو مرا نبینی یعنی نبینی مرا هرگز در دنیا
و در آخرت چرا که این از برای نفی ابدی است که هرگز موسی بوجود آخرت
بنوت او را نهم بگفت نرسانست دیدن پس غیر نبی هم چگونه تواند دیدن
ای ابراهیم صحت رویت منوط است بر سه شرط اول سلامت حاسه بصر
دویم رویت مرئی شرط سیم عدم حجاب اینهمه شرط حاصل است
اگر دیده بودی پس که مرئی شود چون مرئی میشود دلیل است که
رویت او محال است و نیز اگر رویت حق تعالی جایز بودی هر جزو از اجزاء
محال است که او جسم و جوهر و عرض نباشد چه آنکه آن اشیاء حادثند

(ادامه دارد)

دارد بدانکه است ای ابراهیم بدانکه لابد است هر چیزی را که خود را دیده گفتی آن
دیده و ذات یکدیگر محدث باشد و نیز هر چه او را بیننده باید که او را بیننده
باشد و هر چه چنین باشد بر حقتعالی صادق نیاید پس محال بود دیدن وی
ابراهیم گفت چگونه در آید وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة چنین گفت
بدان این آیه مراد است الا ربها ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظرة
یعنی رحمت خدا دیدنی او گویند بشهد دان منصف خود دانست
و مثل این در قرآن بسیار است بدانکه نظر کردن چون صدق باشد همه ترمی
و این برخدا روا نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست و گوئی که بهر جا خواهد
رویت دیدار است لازم نیاید چنانکه عرب گوید نظرت الی الهلال
و لم اره یعنی جاه نکاه کردم هیچ اگر نظری یعنی رویت بودی سخن
متناقض بودی ابراهیم گفت چنین بگوئی در معنی این آیه فمن کان یرجو لقاء
ربه چنین گفت بدانکه لقاء دیدن بود یعنی یابد در نزدیک شاهد چنین در

در مقابله حقتعالی روایت دیگر آنکه تقاضا کرد عیسی و مادر او بحق تعالی
مناشان را اثبات کرده است عیهم تقاضا فی یوم القیامة
یعنی در روزهای ایشان خواهد بود تا روزی که بخدا برسند
باتفاق جمیع مذهب مناشان را و مدار حقیقی تقاضا نخواهد بود پس معلوم شد
که در قرآن هر جا ذکر تقاضا است مراد از آن مدار است اگر نسبت بمناشان است
ثواب رحمت او و مدار است و اگر در حق کافران مناشان است مراد
از آن خشم خدا و عذاب دیست چنانچه بگذرد

و آن کثیر از من آن است یعنی تقاضا هم آنکه قرآن این آیه نسخ شده است
این آیه شاهد آن است و اما آنکه گفت که نیوبا تا تا بعضا الا خره
مادر تک فی العذاب محضرون و اینجا تقاضا در آخرت ثواب است
ای ابراهیم برا آنکه اگر روایت او در دنیا ممکن نبودی او در آخرت محمل نبودی
حقتعالی در جواب من گوید که نفی این تراه آیه نیا یعنی ترا به آنچه

و در دنیا و آخرت یعنی برا آنکه این نفی مطلق است یعنی مرا هرگز به نبی و
شرائع دیگر ان چنین چیزها بآنجا نرسیده مران او را منقطع کرده بهشت
آنچنین مولای تو جعفر بن محمد علیه السلام بچه وسیل مرزان را غیب کردن شیعه گران
چنین گفت بیا رض جبل در ملک علام بغزیده و قتا ستقیم به بهشن ماوی
اجر هن یعنی آنچه شما شیعه کنید یا بخیر یعنی از زنان بدیه سرای ایشان را
بر حلیفه زنان دافع با شده چرا چنین شهادت بغیرین متفقه و مراد نفع شیعه است
ابراهیم گفت این آیه منسوخ است در دنیا به اهل سنت و جماعت علیه
بعض گوینده که بدایت اسلام متعه حلال بود بعد از آن حرام شد
و بعضی گفته اند که بعد از فتح مکه حرام شد چنین گفتای ابراهیم برا آنکه آن از
کمال تعصب است چرا که علمای شما در اسباب خلاف رد یکدیگر
متفاوته بلفظ را بعینی و بنقص بعضه بعضا مران ای ابراهیم در قرآن برا آنکه
منسوخ شده است و اگر کسی از شما سوال کند که ناسخ آیه متعه کدام است

چگونه ابراهیم حاضر شده در نسخ عمر ما را بسته است که اگر این نسخ نبودی
رسول از آن نسخ نکردی چنین گفت ای اللهم لعین روش در آن لعین
بر حلیت متعه و عدم نسخ او نسخ عمر است چرا که اگر متعه من عند الله
عند الرسول منسوخ و حرام شده البته زودتر که عمر از آن نسخ می نمود تمسک به آن
حدیث شده و از همه صحابه یکبار که خدا و رسول حلال کرده است
یا رسول الله بدین حدیث نسخ کرده بگفتن متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله
انا احرمهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء یعنی دو متعه در زمان
رسول الله حلال بود من حرام کنم یکی متعه حج و دیگر متعه زنان و این نسخ عمر
بدین عبارت شهادت بر آنکه متعه از جانب خدا و رسول منسوخ نبوده
بلکه ما مردم بودن آن چرا از جانب خدا و رسول ما مردم بودن نگردان حکمی
واقع نشده بمجلس تعلل کرده بلکه در گردش ثواب عظیم سرت است آنچه
احادیث در طرق اهل بیت واقع شده بنهایت از آن جمله حضرت

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا
زانی شقی نیز فرموده اند ای ابراهیم آنچه خبر در طرق ما واقع شده است
اصحاب حدیث شما یان کم روایت کنند از عمر همین که گفت
از نزلت آیة المتعة فی کتاب الله و فعلناها مع النبی و لم ینزل قرآن
بحرمها و لم ینهی النبی عنها حتی مات یعنی آیه متعه نازل شده در کتاب خدای
و ما کردیم با نبی آنگاه را و هیچ خبر از قرآن نازل نشد در حرمت آن و
پیغمبر ما را منع نکرد از آن تا که از دنیا رفت و بعضی روایت کنند عبد الله
مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزو مع رسول الله لیس معنا نساء فقلنا
الا نستخصی فنهانا عن ذلک و رخص لنا ان ننکح المرأة
بالثوب الی اجل ثم قرء یا عبد الله یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات
ما احل لکم یعنی عبد الله مسعود روایت کرده که غزا میکردیم با رسول الله و زنان
ما نزد ما نبودند گفتیم یا رسول الله خبر کنیم زنان خود را رسول ما نهی کرد ما را

از خاصر کردن زنان خود پس حضرت الناس را از متعه حج متعه کنیم زنان را
بیامد تا وقت یمین پس عبد الله این آیه را بخواند ای آنهایکه احلال آورده
حرام میکنید طیبات را که برشما حلال کرده اند بجهتن روایت است
از ابن عمر دین عبارت در مسئل عن عبد الله ابن عمر رجل من اهل الشام
عن متعة النساء قال احلال هی قال ان اباک قد نهی عنها فقال ارایت
ان کان ابی قد نهی عنها وصنعها رسول الله ترک السنة ویتبع قول ابی
مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید از عبد الله بن عمر از متعه زنان در حلال است
یا حرام عبد الله گفت اگر پدر من نهی کرده از و رسول امر کرده بکردن حالا
در ترک آن کنم و متابعت پدر کنم بدان ای ابراهیم در مسئل دیگر
بیا چه چیزست تا دارد شوم منع دیرا منع محتاج است بدلیل دیر جا که
دلیل نیست منع نیست و گوئی در منع عرات چنانکه مرگزشته مسکوتم
در از دو حال بیرون نیست یکی آنکه ستند منع از دو دلیل نیاید باز اجتهاد آرد

باشد تسلم اما این خود خلاف است چه صحیح دلیل نیست نمیشود
در بسته منع او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد تا تسلم از برای
آنکه اجتهاد در مقابل نص الهی در رسول الله بود طعن بود در دلیل و گوئی از آنجا
علیه السلام دشوی و قول او حجت است این از جمله عصمتش و اجماع امت
عبد الله مسعود سعید بن جبیر جابر بن عبد الله دلیل واضح است بر حلیت این متعه
بدان ای ابراهیم در روایت کند ابن ماجه در صحیح خود از ضحاک
بن مسلم از پدرش که گفت سبب آن بود که عمر از متعه زنان منع کرد
و از آن نهی و عزیمت جرب زنا را متعه کرد از اینجا سید که متعه کردن
در حاضر بود در حضور که گوئی گفت از من ثابت است که گفت
انا نهی عنهما احتی ان یکون ذالک و علانیه نیاید این سخن از متعه کردن
منع میکنم بترسم که آن فسادی شد بدین سخن مذکور شد منع و نهی
در میان نوع منع فرمای ابراهیم بحمد الله که کسی رتبه در عصمت از عمر خود نیست

در اینجا مقام ادخال فاء تعلیل ای ابراهیم اگر کسی بر حلیت قول خدا
در رسول مخالفت عمر باید و از اینجا ثابت داند انس را فضلی دانسته
و تعصب کنند بعضش رسانند زهی عناد و تعصب و گرای دیگر بدان ای
ابراهیم در اصل صحیح وارد شده که روزی عبد الله بن عباس متوجه بود
بمیانه چون بدر مسجد الحرام رسید غلامان بادی بعضه عبد الله زیر باغلی کثیر
از اصحاب در مسجد نشسته اند در ازدحام عبد الله زیر اقامی خلاف شکرد
در مکه و عبد الله عباس در آخر عمر کوفت شده بود در ساعت فرود آمد
و متوجه مسجد شد چون چشم عبد الله زیر بر او فتاد در مقام معرض شد گفت
جانا انا اعلی الله تحیه محل المتعه و بی از انا بخص یعنی آمد اوری در مکه
کرد انه خدا اول او در حلال سید انه متعه را و قول آنکه زنا بخص است
عبد الله عباس چون حکایت او در ثنیه نشست جمله تعظم او کرده
گفت ان الله صلب اصحابنا بسیب اصحابکم یعنی خدا بتقاضای چشمهای ما

بر بسته چشمهای عقلهای شما را و الله لقد انزلت المتعة فی کتاب الله
عمل بها مع رسول الله و لم ینه عنها و لم یات بعده رسول الله یحرمها
و الدلیل علی ذالک قول عمر متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتین انا
احرمهما و اعاقب علیهما فثبت بشهادته و لم یقبل تحریمه یا عبد الله ذالک
من متعة فاسئل انک عن بردی عوجه
مضمون کلام عبد الله عباس است بجهت آنکه نازل شده متعه در کتاب خدا تعالی
و عمل کرده شد بمتعه در زمان حضرت رسول و بعد از ان منع نکرده خدا از
محمد کسی دیگر نیامده و حرام نکرده متعه را دلیل بر این قول عمر است که گفت
در متعه که در زمان رسول و بعد از ان منع نکرد حلال بود من حرام میکنم
بشما و عقاب خواهم کرد بر کردن پس گوا عمر را قبول کردیم تا ما
بحکم آن را قبول نکنیم ای عبد الله زیر بدان تحقیق تو از متعه حاصل
شده پس بردار از خود بر پس کیفت حریره عوجه را چون عبد الله زیر از

عبدالله عباس این نشنیده غایت میسر نمی‌شد چون [illegible] حکومت او بود
از شرم سکوت از مجلس برخاسته دستوجه حرم خود شده پیغمبر نشسته از روی غضب
برسر مادر خود آمده و دزدانه پرسید که چه زده مرا از دست پدر بیچاره مادرش
در نهایت گفت که آن ایاک گان مع رسول الله وقد اهدی له
رجل بقل له عوسجه بردین فاطمه فمس بها فقلت یک ذاک من متعه
یعنی پدر تو زیارت رسول الله بود و مردی عوسجه نام چیزی به هدیه آورد برای
رسول خدا رسول صلوات الله آن هدیه را بدست بخشید و دست آن
بود میانه را متعه کردی من بخواستن شدم و از نتعه چون سیه من رسید
هردان را پیش او فرستاد که چرا که عبدالله عباس جهودی بوده است بر این جمله
زد و گفت تا غایت ما نع این امر بودیم رخصت داده مردان را که از متعه
بعد ازان در شهر زنان بردن متعه شایع شد تا وقتی که نسخ آن کرد بر زنان
بدون تحول بود تا آنکه معصوم علیه السلام آنرا نسخ کرد پس حینئذ گفت ابن عباس

زنان گوشتم
بایه

سخن در آرد شیعه و حنفیه زنان و سلاطین دارند که این را از این جهت
و عجاله علامت رسیده از قبیل سؤال دیگر کنم و عامه تحت برای این سؤال
خود را چه رعایت بوده که این حدیث در زنا ثابت است و پیغمبر را صلی الله علیه و آله
فرموده که فاطمه بضعة منی من اذیها فقد اذانی من اذاها فقد اذی الله
یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که بخانه او را در آزار نشنیده باشد او را که
بخانه مرا خواهد آزار نخواهد داد ابراهیم گفت این حدیث صحیح است
و صحیح است در صحت احادیث متعول از مجلس اکثر نزد ما که چیزی نگویند
خلاف صحیح باشد بوده که هر دو را باید گرفت که در آن شبهه نباشد
بود مدتی نه ابراهیم گفت علی فرک در بحکم حدیث رسول ابا بکر قائل آن
که سخن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه فهو صدقة
یعنی ما گروه پیغمبانیم ما را میراث نباشد هرچه از ما بماند صدقه است حیف
برانکه از ابوبصیر حدیثی که از جناب حدیث ثابت روایت نکنند

که چون آیه وآت ذا القربی حقه نازل شد رسول خدا فاطمه را
و گفت خدا میداند که پدر تو در روز قیامت خصوصی خواهد آورد فرک را
بحضرت سپرده اینجا بخشید رای بستم کرد و سه سال در زمان حیات رسول
علی حضرت فاطمه در آنجا بود حاصل فرک میان حضرت پیرسید و بعضی گویند
پنجال بعد از رسول ابا بکر فرک را از حضرت باز گرفت و بدون بحضرت
دعوا کرد در فرک حق من است ابا بکر گواه طلبید امیرالمؤمنین و ام ایمن
ام ایمن شهادت داد به پیغمبر فرک را بحضرت فاطمه بخشید حضرت امیر آن را
حسب الامر حضرت فاطمه رفت و گواهی ملا گفته
هذا بعلک یجره الی نفسه فلا تحکم شهادته یعنی این شوهر تست چرا
شهادت او را برای خود میکنی حکم نمیکنم گواهی داد و هیچ نگفت امام حسن دانا حسن گفته
هر جز نفع از برای خود میکند دلیل این حدیث نزد ایشان دلیل نیست که
پیغمبر فرمود علی مع الحق والحق مع علی با وجود این گواهی از شنیدند که

گفت گواه از من طلب میکنی یا از علی علیه السلام گفت گواه از
علی طلب میکنم زیرا رسول صلی الله علیه و آله فرموده است علی الحق مع الحق و الحق مع علی
امیر المؤمنین ذکر نموده که آیه مباهله در حق علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
آنگس در دعوی سخن مغیر انبیاء نکند برادست که آیه تطهیر در حق ایشان
خود نکند بعد از یکه پیغمبر صلی الله علیه و آله ایشان را بعبا در آورده بود و گفته بود
که در دست در نه رسول الله نیست مگر نه علی حدیث انا مدینة العلم و علی بابها
بر طبق علمی خود دانا میکنی بود در صدقه بر او حرام نبود و شرعا در صدقه حصه نمی
دانی کرده نمی باشند که صدقه بر ایشان حرام است برای بنی هاشم ایشان
در صدقه شریک نمیکنند حصه نمیدهند پس چیز است که در صدقه شریک نمیکنند ایشان را
در باب فرک شریک نمیکنند الا کرده بنی هاشم پس آنکه در علی مرکب باشد
اگر از راه خاص باشد در باب بر کندی مرتبه شود و بمنزله کسیکه اعتقاد اهل بیت
و آل عصمت نداشته باشد ای ایکه فاطمه سیده نساء العالمین حکم ان حکم نداشته

در فاطمه سیده نساء العالمین باشد و دعوی باطل نماید و دعوی کند که او از جمله
ایشان نیست چنانچه ابن تیمیه نموده است چنانچه در تفسیر خود
از آن گفت و نیز بر همین صفات متصف نبود و بر ان ای ابراهیم که
سخن ایکه باطل است و حدیث سخن مغیر انبیاء و مضمع را که مخالف نص
کلام است و چیزیکه الله و رسول او حکم مثل حطه و نشین اول کسیکه طیب است
پس خطاب رسول الله است و این حکم عام است و دیگر در قرآن بسیار است
و از خطاب رسول اخبار از میراث نبوده است چنانچه در صحیحین است
و وارث سلیمان بن داود و همچنین در قرآن است که زکریا دعا کرد
از خدا فرزندی که از او و از آل یعقوب میراث برد و این صحیح است که
نسب بر من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا
پس مرجب نص قرآن معلوم شد که اخبار از میراث نبوده است و
حدیث سخن مغیر انبیاء و مخالف قرآن میکند معلوم میشود که فضل ابی بکر

قرآنی نمیدانستند اگر دانستند چیزی روایت نکردی که قرآن مخالف
او بودی ای ابراهیم اگر ترا بگویم حدیث راچنان می باید که
از من بدان الا پیغمبر ما وارث دارد از آنکه گوید صدقة الرجل علی ولده
گفت بطلان آن خبر بدان شهادت قرآن مسلم شد از حضرت رسالت
جمله هدایت قرآن دل الکفا فرخبر که واضع این حدیث است بگوید
تا ظاهر شود اهل معرفت را که نبی سلیمان از برای الله تعالی کی از
بغداد که خانه او ضیعه بود دیه که ابراهیم بن شکله گفت بعینه را که سلیمان
در واقع علم نبوت بمیراث گرفت نزد اصحاب ضیاع چنین گفت این
دوست از نوکران بگو نیز گفته اند راین وقت عقل و نبوت جهل و خطا
ایشان بست چرا که سلیمان در حال حیوة داود علیه السلام عالم نبوت شده بود
و نص قرآن است
و ورث سلیمان داود گمان نبری که وارث او نشد و من نیستم القوم کنا نکتم

شاه دین نفهمنا سلیمان و کلا آتینا حکما و علما
برا نکه میراث را اطلاق چیزی نکند که بعد از نبوت میانه ورثه قسمت شود
و نبوت قابل قسمت نیست اگر چنین بودی بیستی که او تا بی حجه نبوت
بخانه بودی تا قبض عالم وصال آنکه در میان اولاد آدم همین شیث بن بود
پس نبوت میراث بانده بلکه نبوت وصل اتصال بنده بحضرت واجب الحق
و همچنین اگر گوئی دگر باره وارث نبوت از الله تعالی مشت نمونه دارد مثل
و اسباب دیگری از سخن ترجیح نبوت دگر لازم میاید نمونه بانکه سلیمان
دگر داود عاشا من والله ابراهیم نظام گفت از جمله چیزی گفت ایراد
دگر باره دو گفت و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امراتی عاقرا
فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب و اجعله رب رضیا
برا نکه اجماع امت بر خلاف تست که مراد از موالی اینجا بنو عمه اگر سلطنت دارث
نبوت نبوده بلکه از خدای تعالی استدعا کرده باشد که دارث بنی و بنی

پیری ده تا پیران عشم نمی‌یابند و چیزیست نرسند و دیانت کنند
که از کجا بمقتضای این روایتی نرود بشه در پیران عشم حسد میرود و این سبب
ریاست نزد کجا بگمان فرزند نمود بله سن مواد اقتضاء با وجود آنکه در خبر دیگر
رب صبیت بلا شک و شبهه نمی‌رساند اگر مراد از آیه مودت در
و اجتلاب رتبه و منافع کنش این چنین بوده بودی پس ثابت شد که
حدیث اسپنها را میراث بوده دلیل و برهان عقلی بر حدیث
نحن معاشر الانبیاء لا نورث و روایتی که ذهب طاهم بوده بله چرا که حدیث
مخالف قرآن است و چگونه که ممکن نیست و اهم چنین نازل شد
یعقوب صلوات الله بر یوسف و گفتار یاران یوسف که بعد از مدتی
عرض دارند و دفع بسبب رسل و انسه کرد و هر کس رتبه عالی خود
حدیث وضع خواهد کرد و این چنین خواهد داشت و بله مرجیئی که
از من روایت کنند و آن موافق قرآن باشد اما اعتقاد نکنند و بر آن

بود اعتبار نکنند و حدیث صحیح این است

فاذا جاءکم الحق فاعرفوه علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما
خالف کتاب الله فارفضوه یکی بران ایم که چون حضرت
رسالت از دار فنا بدار بقا رحلت کرد و بمنبر نشست و ما خود عامه را جمع نمود
از آنحضرت شنیده بود امیرالمؤمنین از آن منصرف شده بود و در وقت حضرت
رسول که مرجون بود در حال از دهن بیرون آورده منصرف شده حدیث از کجا است
حضرت رسول مجلس با دشمن زنده نکرد و این کتاب شما مرادات
بهمگان نگفت رسول را میراث نیست چرا مخلفات آنحضرت را منصرف
میشوی پس چی را نهاد را امیرالمؤمنین نگذشته داگر گوینده ایشان طبیعه
را امیرالمؤمنین غلبه کرد و ایشان را تسلیم ایشان نکرد جایز نشد نه جائیکه امیرالمؤمنین
ظلم کرده باشد و چیزی که او را اشرعا در آن تصرف نمی‌توان کرد او را در آن تصرف
در آن چیز بران حرام باشد نمود بله نگفتن نزدیک بود داگر گوینده رسول الله

حیات آن مخلفات را تملیک امیرالمؤمنین کرده بود پس معلوم شد
که ارث به آنحضرت منتقل شد و ابی بکر کاذب است
چون حسینه سخن بدینجا رسانید هرون گفت ای ابراهیم و ای علیا که حاضرید
چون جواب حسینه را ندارید و او تضییع و ابطال مذهب شما نمود و شما ساکت شدید
و سکوت علامت رضاست پس چرا مذهب او را اختیار نمی‌کنید همه سرها
بزیر انداختند پس دیگر مرتبه حسینه گفت ای ابراهیم و ای علیا که حاضرید بدانید
که در جمیع تواریخ شما مذکور است و اتفاق است چون ابی بکر در شهادت
شهود کرد و گواهان حضرت سیدة النساء را نشنید حضرت فاطمه گفت ای
ابی بکر تو از پدر خود میراث گیری و من از پدر خود میراث نبرم بر ایشان
حجت بسیار گرفت و الزام ایشان نمود بر ایشان لعنت کرد و خشمناک و رنجیده
مهاجرت نمود و بگریست و سوگند یاد کرد که در قیامت نزد حضرت
رسالت از ایشان شکایت کند در حینیکه از دار فنا بدار بقا رحلت می‌نمود

وصیت کرد

وصیت کرد بحضرت امیرالمؤمنین که وی را شب دفن کند و نگذارد
که ابی بکر و اتباع ایشان بر او نماز کنند پس آنحضرت آنرا بجای آورده
و او را در شب دفن کردند در میانه قبر و منبر حضرت رسول بحکم حدیث صحیح
ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
موضع قبر آنحضرت را پنهان ساخت و هموار و مسطح نمود روز دیگر ابی بکر و عمر
با جمیع اتباع و اعزاز و انصار خود بدر خانه امیرالمؤمنین رفتند و تعزیت و رضا
از حضرت گفتند و از حال آنحضرت و کفن و دفن او سؤال نمودند امیرالمؤمنین فرمود
او را شب دفن کردیم ابی بکر و عمر گفتند چرا اصحاب را خبر نکردید حضرت فرمود
جهة وصیت او نخواستم مخالفت وصیت او نوعی از ایذاء است شما بکرات
از حضرت رسول شنیدید که فرمودند
فاطمة بضعة منی من آذیها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله
پس چگونه جایز بود مرا که ایذاء او خدا و رسول نمایم عمر بغایت مضطرب شد

گفت بروم او را از قبر بیرون بیاورم و بر او جفا کنم و او را هم چنین جفا کنند
طلبیده او را آزار کرده ای ابراهیم این حکایت را از بهر آن گفتم
که تا معلوم شود که بحکم خلافت نکرد پس بگمان حضرت خلیفه
و غضب او محروم شدن جماعت از عطا و صله از خلافت نبود و آن است که گویند
و غضب سیده نساء از چه طلبی که بر او گفته و بر شوهر او و بر پدر او غضب است
و بر فرزندان او از نشستن میراث ایشان از جهت جفا و انکار حق او
متفقند که رسول صلوات الله و سلامه علیه فرموده است
ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک یعنی ای فاطمه خدا غضب میکند
از برای غضب تو و خشنود میشود بخشنودی تو پس موجب این است
حضرت فاطمه غضب الله تعالی به رد حضرت تعالی بر ایشان غضب او بجهت
بحکم حدیث اول که فاطمه بضعة منی هر که فاطمه را بیازارد مرا آزار
رسانیده باشد خدا میفرماید ان الذین یؤذون الله و رسوله

لعنهم الله فی الدنیا و الآخره پس جایز است که بگوییم بعد از شنیدن احادیث ایشان
که فرمودند که هر که ظالم بوده باشد بلعنت خدا و رسول و ملائکه و غضب الهی
مرتبه ایشان شده چون چنین سخن بجا رسانید ابراهیم دارابی شافعی
و جمیع اولیا بیکبار بر او خشم شده و قصد قتل او نموده از جفا و آزار او شد
و او نیز بقدر قوه سعی نمود و پیش ابراهیم نظام رابیت خود کرفته میگذاشت
و هر دو شب بیکرد چون یحیی بن خالد برمکی هجوم ایشان را بدید بزرگان
آمد و گفت تو امروز بر جایی رسول خدا نشسته و بیشتر جمع علمای زمان را الزام
نموده و جمله را عاجز کردانیده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس تو قصد قتل او را
کرده اند در یک ازام از جانب چنین حکایات بعرض نمانیده
و این جمع بروی از فخر ایشان است بود و بیشتر کشیده مرتبه ابراهیم نظام و علما
شد همه یک بار دست از چنین کوتاه کرده بر جای خود نشسته مردان بانک
برابر ابراهیم زد که خفه شو هم از خدا شرم دار و هم از جمع شما حاضر مه خود را اعلم و افضل

جمع علما تصدیق کردند چنانکه گفت پس چون خدا و رسول کسی را بر ما امیر گردانند چون رد او را رد بر خدا و رسول است کسی را بر ما امیر نخواهیم کرد

ای ابراهیم در حینیکه رسول سوره برائت را با ابوبکر داد حق عظیم فرستاد که سوره برائت را بگیرد برود بگوید بمردم نخوانند مگر اهل شرک و بعد از یک ماه بر مشرکین حکم الهی شمشیر و بعد از یک ماه بر مشرکین حکم الهی را بر گذارند و حکم الهی را بر گذارند خواند و حضرت رسول علی را بفرستاد که سوره را از ابوبکر گرفت و او را برگردانید با گفت که ما در باره تو و ابوبکر از آسمان خبر آمده است مرتبه دیگر نشود و در بر الزمین نتوانی کرد کسی بر نیست از رسول خدا از برای من حضرت چه حاصل کن من رخصت کنم و در حضرت برای تو حاضر ایر الزمین شمارت و بنابر امثال حکم آیه را بر گذارند که گوید

فاذا نسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم چنین شرطی چنین قرار شده بود و بعضی از احکام الهی را بایشان رسانید و بمکه رفت و در این خلافت تردد نکرد ای ابراهیم این در کتب ما

مسطور است یا نه گفت بلی کس انکار این نتواند کرد چنانکه گفتای ابراهیم در حینیکه حضرت رسول در حالت نزع بود اسامه بن زید را سردار لشکر کرد گفت لعن الله من یتخلف عن جیش اسامه الا علی بن ابیطالب و فضل بن عباس یعنی لعنت خدا بر آنکسیکه از جیش اسامه باز ایستد و با وی نرود در تحت سرداری نباشد الا علی بن ابیطالب و فضل بن عباس و پیغمبر این سخن را تکرار میکرد و ابوبکر و عمر نمانیده و میگذرند از خوف آنکه اگر ایشان بروند رسول صلعم علی را بمقام خود گردانده بنابر حکم الهی اسامه بعقب ایشان کس فرستاد رسول بر ایشان لعنت میکرد تا آنکه مرتبه عالم بقا شتافت و ایشان پیغمبر را دفن نکرده بسقیفه بنی ساعده رفته و منازع خلافت شدند تا آنکه خبر اسامه بن زید رسید کس بایشان فرستاد و شما کی کرد تابع منید شما را با خلافت چه کار با نعمان جمیع امت عبد از رسول خدا ایشان کی کرد تابع اسامه بوده و اگر ایشان را این وقت خلافت و ولایت می بود پیش اسامه در تخت

رایت ایشان می بود و چون رسول خدا در وقت رحلت نفس خود را جماع
امت بر ایشان لعنت کرده و این در جمیع کتب تواریخ مسطور است و انکار این
متواتر شنیده کرد اید یکی دیگر بگوید اما نه بوده و یا دیده و نه شنیده و می گوید رسول الله گفته
در رسول خدا بر ایشان لعنت هر گز رسول خدا لعنت کرد بلکه لعنت خدا
در رسول گرفتار شود و خدا بر ایشان لعنت کرد و بلکه لعنت خدا
از اول تا آخر سنه ۷۰ هجری متوجه او خواهد بود ابراهیم نظام و جمیع علما
و ارباب تواریخ سنه ۷۰ هجری را بر گزیده بعد از آن حسینه گفت بحمد الله
که بدولت خلیفه این شکسته ناتوان از ضلال و سنابت اهلبیت رسول را
در زندقه و ظلم و می لعنت اعدای ایشان آنچه در خاطر داشتم علانیه بخوبی در آشت
ظاهر کردم و از لزام اعدای دین بحجت و دلیل نمودم و هیچکس از اعدای ایشان
باین دولت عروض نشده بود که این کنیز ضعیفه نشده داکر خلیفه را لعنات برسند
بخواه تا منقطع نشوم دلیل اقامه نمایم بر حقیقت مذهب اهلبیت و بطلان دلیل آنان
چنان کویم که مستعان ز اوقات حضار آن بانگ یحیی بن خالد برمکی روی

بابراهیم کرد کفت هیچ تعصیری نکرده حقیقت مذهب ثابت کرد انکه
یحیی و جمیع سلاطین و امرا و اشراف و علما و فقها در ممالک عالم
در آن مجلس بودند حسینه را دعای خیر کردند و یحیی مژده آفرین کفته از روز چهارصد کس
بیشتر در شب خود را طریق امامیت اختیار کردند و بیرون از آن روز دیگر قصد
سادات نکرده متعرض شیعیان نشد بعد از حسینه را دیگر باره خلعتهای فاخره
دادند و دوازده پسر و دختر و خواجه و ده اصله مزارع مشتمل طلا از زر خلیفه بطریق
مشروط با خلعتهای بسیار ممتازه خرد دادند حسینه را طلبیده و آهسته کفت که از این
پس بر دو برادر خواهر باش که مبادا از اضاع کنند حسینه خواجه
هر چه بای هرون را پوسیده از مجلس شکفته و متوسل بردن آمده و بر عرض خود
هرون و از مخبان و مخصان خاندان برمک بود و جمیع انها که عرض
و محب محض بودند حسینه را از یاد او صفت محبت و دوازده و مهربانی
نمودند ابراهیم شرشته در سیاه از سر کرسی زرین برخاست با ابویوسف

کتابخانه
مجلس شورای ملی
۱۲۶۲